

مرگ! بعضی مرگها از بعضی دیگر «مهم تر» است. این مهم تر بودن بارنگ پوست و جلد گذرنامه مشخص می شود و به گمان من همین برای اثبات عهد دقیانوسی بودن این «تمدن» کافی است. <sup>۲</sup> تردیدی نیست که کشته شدن آدم های بی گناه در نیویورک جنایتی نسبت به بشریت بود، ولی چگونه است که کشتار آدم های بی گناه در بلگراد یا در ویرانه های به نام هرات یا در بغسداد و ناصریه و بصره جنایتی دستکم به همان اندازه ددمنشانه نیست؟

وجوه بشرستیزانه این بربریت مدرن هر چه باشد، واقعیت این است که آمریکا و به پیروی کور کورانه از آن انگلستان، در پوشش کاذب «جامعه بین المللی»، مجریان اصلی این تجاوز و قانون شکنی آشکار هستند. با وجود اختلاف نظرهایی که بر سر یورش به عراق میان کشورهای عمده سرمایه سالاری بود، این یورش مدتی است آغاز شده است و در زمان نوشتن این سطور همچنان ادامه دارد.

ابتدا ادعاهای رسمی دولت های متجاوز را بررسی می کنیم و بعد به واکاوی علل اصلی و واقعی این یورش می پردازیم. همین جا بگویم و بگویم که ادعای رسمی دولت های متجاوز بسیار سیال و متغیر بوده است و همین، بیش از هر چیز نشان دهنده بی پایه بودن این ادعاهای رسمی است.

### علل جنگ به روایت جنگ افروزان:

عمده ترین ادعای رسمی دولت های متجاوز، کوشش برای خلع سلاح دیکتاتور خونریز عراق است که در گذشته ای نه چندان دور با همراهی و یاری همه جانبه همین منادیان دروغین خلع سلاح، جنگی ظالمانه و پر هزینه را برای مدت ۸ سال بر ایران تحمیل کرده بود و وقتی از تجاوز به ایران طرفی نیست، به اشغال نظامی کویت دست زد و به بهای راه افتادن جنگ اول خلیج فارس و ریخته شدن خون صدها هزار تن از آنجا بیرون رانده شد. سیاست پردازان آمریکایی و انگلیسی می خواهند باور کنیم که هدف اصلی شان رفع خطری بوده که عراق برای منطقه و برای همسایگاننش ایجاد می کرده است. شماری از عراقی ها، چه در میان کردهای شمال عراق یا مخالفان خارج نشین

در این خراب شده ای که من در آن زندگی می کنم مدتی است که يك بار دیگر قدرتمندان «نمایش جنگی» به راه انداخته اند؛ به همان صورتی که مدتی پیش بر سر یوگسلاوی سابق و افغانستان به راه انداخته بودند. به هر جا که می روید بر طبل جنگ می کوبند و برای پیروزی «چشمگیر» خویش در برنامه کشتار هورا می کشند. به عنوان چاشنی این همه بربرمنشی و توحش عربان نیز تا دلتان بخواهد از «تمدن» و «آزادی» و «انسانیت» سخن می گویند. تجاوز به ناموس کلمه و کلام به جایی رسیده است که این جنگ استعماری را «جنگ آزادی بخش» می نامند و شاهد ادعایشان هم این است که هر چند این جا و آن جا مردم عادی عراق را می کشند، ولی کشتار اصلی از سربازان عراقی است. از «انسانیت» عجیب و غریبشان همین بس که گرچه شبکه های آبرسانی را در هم کوبیده اند، ولی بی انصافی نکنید، بطری های آب پاستوریزه هم توزیع می کنند! از سوی دیگر هر گاه دوربین تلویزیونی در دسترس باشد، توزیع نان و بیسکویت هم صحت دارد! جرم و جنایت صدام حسین هر چه باشد، واقعیت این است که بزرگترین زرادخانه تاریخ بشر را برای مستعمره سازی دوباره عراق بسیج کرده اند.

چگونه می توان این همه بربرمنشی و توحش را دید و دندان بر جگر خسته نفرسود!

تنها بعد بربرمنشانه این «تمدن»، استفاده مکرر از هواپیماهای بمب افکن فوق مدرن نیست که برایش کارخانه داروسازی در سودان و انبار غله صلیب سرخ در کابل و بازار خرده فروشی در بغداد به يك اندازه خطرناک می نماید؛ بربرمنشی این «تمدن» ابعاد دیگری نیز دارد که دراز دامن تر است؛ چون پوشیده تر است به چشم نمی آید و چون به چشم نمی آید دلی را به درد نمی آورد یا کم به درد می آورد؛ گاه نیز حتی توجیهی بر نمی انگیزد. اما واقعیت این است که این بربریت، مستقل از پوشش مدرنی که بر خود می پوشاند، به گوهر با یورش مغولها و تاتارها تفاوتی ندارد. این بربریت مدرن با شقه کردن انسانیت انسان موجودیت می یابد؛ می خواهد شقه کردن انسان سفید باشد در برابر انسان سیاه یا انسان غربی باشد در برابر ساکنان جهان پیرامونی. ولی مرگ داریم تا

## هزمونی دلار، یورو، و علل واقعی یورش آمریکا به عراق

دکتر احمد سیف  
استاد اقتصاد در دانشگاه  
استادفورد شایر-انگلستان

نمونه آلمان پس از جنگ جهانی دوم بنگرید که با کوشش آمریکا و متحدانش نه فقط بازسازی شد بلکه دموکراسی و حکومت انتخابی جای «دیکتاتوری هیتلر» را گرفت.<sup>۲</sup> جذابیت این پندار باقی برای قربانیان دیکتاتوری و حکومت‌های استبدادی و سرکوبگر کاملاً قابل درک است، ولی امپریالیسم آمریکا از این نیاز واقعی مردم برای دوباره مستعمره کردن عراق سوءاستفاده می‌کند و این نکته‌ای است که باید باز گفته شود.

اگرچه این روزها دستکم در میان ایرانیان خارج‌نشین «تاریخ ستیزی» هواداران بسیار یافته است، ولی بر پایه تجارب تلخ و شیرین بشر، تاریخ‌ستیزی همواره سر از تکرار تاریخ در می‌آورد. پس باید این ادعای آمریکاربا محک تاریخی بسنجیم. واقعیت این است که آمریکا سابقه‌دراز دامنی در پشتیبانی از دیکتاتوری و حتی بازی کردن نقش بنیادین در تشکیل و قدرت گرفتن حکومت‌های خودکامه دارد؛ بویژه برخلاف همه ادعاهای بی‌اساسش، سابقه قابل قبولی در حمایت یا کمک به ایجاد حکومت دموکراتیک در کشورهای پیرامونی ندارد.<sup>۵</sup> به چند نمونه اشاره می‌کنم: افسریقای جنوبی در دوره آپارتاید، اندونزی، گواتمالا، شیلی، گرانادا، نیکاراگوئه، ایران، برزیل، هائیتی، کنگو و... به گفته هواردزین مورخ برجسته آمریکایی، «آن‌چه برای آمریکا اساسی است نه دموکراسی، بلکه رژیم است که بتواند آنرا کنترل کند».<sup>۶</sup>

در همین زمینه می‌توان به نقش گاه تعیین‌کننده آمریکا در کودتاهای خونباری که در شماری از کشورها بر ضد حکومت‌های قانونی و انتخاب شده انجام گرفته است اشاره کرد.

- کودتای ننگین و ضد ایرانی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر ضد حکومت قانونی دکتر مصدق و کمک به برقراری استبداد ۲۵ ساله بعدی.

- کودتای خونین ۱۹۶۳ بر ضد عبدالکریم قاسم در عراق که نوکر و دست‌نشانده دولت‌های غربی نبود.

- کودتای خونین سوهارتو در ۱۹۶۵ بر ضد دکتر سوکارنو در اندونزی. برآورد شده است که خون یک میلیون نفر در جریان کودتای سوهارتو ریخته شده است.

دیکتاتوری صدام نیز خواهان حمله نظامی به عراق بوده‌اند تا با سرنگونی دیکتاتور، در ویرانه‌ای که برجا خواهد ماند به «خودمختاری» و «آزادی» و «استقلال» برسند. سیاست پردازان جنگ طلب غربی از گنج سری و درهم اندیشی و در عین حال خواسته‌های طبیعی این مخالفان (آزادی و استقلال) برای پیشبرد مقاصد شوم خویش سوءاستفاده کرده‌اند و می‌کوشند منتقدان این جنگ استعماری و مخالفان خونریزی را خلع سلاح کنند. وقتی کولین پاول عضو باصطلاح معقول دولت بوش عملاً از «مستعمره کردن» عراق سخن بگوید، مواضع عناصر جنگ طلب در دولت بوش روشن است.<sup>۳</sup>

در مرحله‌ای ادعا بر این بود که «هدف» تنها نابودی سلاح‌هاست و «تغییر رژیم» در برنامه نیست؛ گاهی «جنگ با تروریسم» را پیش می‌کشیدند و در جای دیگر دیکتاتور بودن صدام را عمده می‌کردند و هدف اساسی، تغییر رژیم صدام اعلام می‌شد. گویی همین دیروز کشف کرده بودند که صدام پایه‌های حکومت خویش را در خون مردم عراق کاشته است! هر جا که کم می‌آوردند و زیاد پیش آمده است که کم آورده‌اند، گریز می‌زدند به حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و گروه القاعده؛ هر چند مقامات سیا و نخست‌وزیر انگلستان و حتی بوش رسماً اعلام کرده‌اند که هیچ گواهی مبنی بر وجود رابطه میان رژیم صدام و القاعده در دست نیست. البته وجود اردوگاهی از اعضای القاعده را در شمال عراق به عنوان شاهد این ارتباط مطرح می‌کنند، ولی به مردم نمی‌گویند که اگر چنین اردوگاهی در شمال عراق وجود داشته، در منطقه‌ای بوده است که در ده سال گذشته نه در اختیار صدام بلکه به گونه غیرمستقیم زیر نظر آمریکا و انگلیس بوده است. پس، پیش از ادامه بحث به بررسی شماری از این ادعاها بپردازیم.

#### ۱- دیکتاتوری - دموکراسی:

نه تنها در میان مخالفان دیکتاتوری صدام بلکه در میان طیف گسترده‌ای از موافقان یورش به عراق این پندار باقی وجود دارد که از جمله اهداف آمریکا از این یورش، جایگزینی دیکتاتوری صدام با یک حکومت دموکراتیک و جایگزینی استبداد با دموکراسی است. حتی پاره‌ای کسان می‌گویند به

○ ادعای رسمی دولت‌های متجاوز بسیار سیال و متغیر بوده است و همین، بیش از هر چیز نشان دهنده بی‌پایه بودن این ادعاهای رسمی است.

- کودتای ننگین پینوشه در ۱۹۷۳ بر ضد دولت قانونی دکتر آئنده.

در تأیید این نقش آمریکا-حمایت از دیکتاتورها-بدنیست اشاره کنم که تا همین چند سال پیش دولت آمریکا زیر فشار فزاینده‌ای قرار گرفته بود تا یک مرکز آموزشی به نام «مدرسه آمریکایی‌ها» در فورت بنینگ (Fort Benning) در جورجیا را که در ضمن «آموزشگاهی برای کودتا» هم نامیده می‌شود تعطیل کند. این مدرسه در آغاز برای نظامیانی که از آمریکای لاتین می‌آمدند تأسیس شد تا در زمینه‌ی درگیری‌های کوچک و محلی، عملیات روانی، ضد شورش و چریکی و شیوه‌های بازجویی آموزش ببینند. در این مدرسه که بی‌سروصدا به کارش ادامه می‌دهد، شماری از خشن‌ترین ناقضان حقوق بشر و دیکتاتورها در این قاره آموزش دیده‌اند. در میان ۵۷۰۰۰ نفری که از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند، می‌توان به رابرت توداویو یوسون رهبر راست‌گرای جوخه‌های مرگ در السالوادور، امانوئل نوریه‌گا دیکتاتور پیشین پاناما، ژوزف میشل فرانکوئی رئیس پلیس هائیتی که در سرنگونی اریستید نقش مهمی داشت اشاره کرد. ژنرال گلناری رهبر نظامی پیشین آرژانتین که دو سال آخر «جنگ کثیف» آن کشور را (که در جریان آن ده هزار تن از ناراضیان سیاسی «ناپدید» شدند و شکنجه پیوسته ادامه داشت) رهبری کرده بود نیز از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده بود.<sup>۷</sup> به گمان من، نمی‌توان از سوئی ادعای اعتقاد به دموکراسی داشت و از سوی دیگر گذشته از برنامه‌ریزی کودتا، برای همین کشورها سرکوبگر و متخصص شکنجه تربیت کرد.

## ۲- تجاوز عراق به کشورهای همسایه:

این که دیکتاتوری عراق همگام با منافع همین کشورهای غربی و شوروی سابق جنگی پرهزینه و تجاوزگرانه به ایران تحمیل کرد، نکته‌ای است بی‌نیاز از توصیف. اشغال کویت هم مقوله‌ی شناخته شده‌ای است. ولی در مورد آمریکا که خود مرتکب تجاوزهای بسیار به کشورهای دیگر شده و نیز از تجاوزهای مکرر دولت‌های همسایمان یا دست‌نشانده‌ی خویش در مراجع بین‌المللی پشتیبانی

کرده است، حمله به عراق در پوشش چنین ادعایی به راستی خنده‌آور است. به گفته‌ی رمزی کلارک، دادستان پیشین آمریکا، در سده بیستم آمریکا دستکم ۷۰ بار به آمریکای لاتین لشکرکشی کرده است.<sup>۸</sup> از ۱۹۴۵ به این سو می‌توان به چندین نمونه از تجاوزهای نظامی آمریکا- کره، گواتمالا، پاناما، جمهوری دومینیکن، نیکاراگوئه، کوبا، هائیتی، گرانادا، سومالی- اشاره کرد.<sup>۹</sup>

حتی شواهد زیادی در دست است حاکی از مشارکت آمریکا در کودتایی که اخیراً بر ضد چاوز در ونزوئلا صورت گرفت. خوشبختانه این خرابکاری- گرچه زیان‌های اقتصادی و جانی فراوان به بار آورد- به نتیجه نرسید.

آمریکا برخلاف ادعاهای دروغین کنونی‌اش، بارها از اشغال نظامی-وقتی دولت اشغالگر «دوست» یا دست‌نشانده آمریکا بوده- حمایت کرده است. برای مثال، می‌توان به اشغال نظامی تیمور شرقی در ۱۹۷۵ بوسیله دیکتاتوری اندونزی و نسل‌کشی پس از اشغال اشاره کرد. در ۱۹۸۲، دولت غاصب اسرائیل با توافق و حمایت همه‌جانبه آمریکا به لبنان لشکر کشید که در طول این اشغال، دستکم ۲۰ هزار تن غیرنظامی کشته شدند. اشغال نظامی بخش شمالی قبرس از سوی ترکیه و اشغال نظامی صحرای غربی بوسیله مراکش از موارد دیگری است که مورد حمایت آمریکا قرار گرفته است. پس، مقوله «مخالفت آمریکا با اشغال نظامی» را نمی‌توان و نباید جدی گرفت.

## ۳- جنگ با تروریسم:

برخلاف تبلیغاتی که بویژه پس از ۱۱ سپتامبر صورت می‌گیرد، آمریکا همواره یکی از مدافعان سرسخت کارهای تروریستی بوده است. به گفته چامسکی، دولت آمریکا گرچه در بیست سال گذشته بر ضد این طاعون جدید زیاد شعار داده است ولی در عین حال، «تروریسم بین‌المللی را در مقیاس و با خشونت بی‌سابقه سازماندهی» کرده به صورتی که دادگاه جهانی، آمریکارا به علت «استفاده غیرقانونی از زور»- یعنی تروریسم بین‌المللی- محکوم کرده است.<sup>۱۰</sup> مدتی بعد شورای امنیت سازمان ملل از دولت‌ها خواست به

○ نمی‌توان از سوئی ادعای اعتقاد به دموکراسی داشت و از سوی دیگر گذشته از برنامه‌ریزی کودتا، برای همین کشورها سرکوبگر و متخصص شکنجه تربیت کرد.



ایالات متحده بوده‌اند که به قطعنامه‌های شورای امنیت رأی منفی داده‌اند. برای نمونه، چند مورد که از سوی آمریکا و تو شده، به این قرار است:

- قطعنامه در مورد گسترش حقوق بشر.
- قطعنامه در زمینه خلع سلاح اتمی.
- قطعنامه در خصوص گسترش عدالت اقتصادی.

○ «جنگ با تروریسم از سوی کشورهای در جهان رهبری می‌شود که از سوی دادگاه بین‌المللی به خاطر تروریسم محکوم شده‌است و تنها کشوری است که به این جرم محکوم شده‌است و این همان کشوری است که قطعنامه بین‌المللی برای فراخوان دولت‌ها به رعایت قوانین بین‌المللی را نیز تو کرده‌است».

در ۱۹۸۳ وقتی دیوان بین‌المللی دادگستری مین‌گذاری بنادر نیکاراگوئه از سوی آمریکارا غیرقانونی اعلام کرد، ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکارا رأی دیوان را نادیده گرفت. در کنار این قانون‌شکنی، اسرائیل ۳۰ قطعنامه سازمان ملل متحد را زیر پا گذاشته‌است که از جمله قطعنامه شماره ۴۸۷ به برنامه تسلیحات اتمی آن کشور مربوط می‌شود. سازمان ملل متحد براساس این قطعنامه از اسرائیل خواسته بود اجازه دهد که مأموران آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از تأسیسات اتمی آن کشور بازدید کنند که چنین اجازه‌ای داده نشد. از ۱۹۷۲ به این سو، قطعنامه‌هایی مبنی بر محکومیت اسرائیل در شورای امنیت به علت قانون‌شکنی و زیر پا گذاشتن قرارهای بین‌المللی، از سوی آمریکا و تو شده‌است. ترکیه که دوست و همپیمان آمریکا در منطقه است، در ۲۴ مورد قطعنامه‌های سازمان ملل متحد درباره اشغال نظامی بخش شمالی قبرس را اجرا نکرده‌است. مراکش ۱۸ قطعنامه درباره اشغال صحرای غربی را نادیده گرفته‌است. واقعیت این است که هرگاه پای یکی از متحدان و دست‌نشانندگان آمریکا در میان باشد، آن دولت با استفاده از حق وتوی خود، شورای امنیت را از انجام دادن وظایفش باز می‌دارد، ولی امروز با ریاکاری از بی‌توجهی عراق به قطعنامه‌های سازمان ملل متحد سخن می‌گوید و آن را یکی از دلایل یورش نیروهایش به آن کشور اعلام می‌کند. بدیهی است که با چنان پیشینه‌ای، چنین ادعایی پذیرفتنی نیست.

#### ۵- سلاح کشتار جمعی:

برنامه‌های تسلیحاتی صدام حسین هر چه بوده، در این نکته تردیدی نیست که دولت‌های غربی و روسیه بزرگ‌ترین عرضه‌کنندگان جنگ‌افزارهای کشتار جمعی و تکنولوژی‌های

قوانین بین‌المللی احترام بگذارند و آمریکا این تصمیم شورای امنیت را تو کرد. در نتیجه «جنگ با تروریسم از سوی کشوری در جهان رهبری می‌شود که از سوی دادگاه بین‌المللی به خاطر تروریسم محکوم شده‌است و تنها کشوری است که به این جرم محکوم شده‌است و این همان کشوری است که قطعنامه بین‌المللی برای فراخوان دولت‌ها به رعایت قوانین بین‌المللی را نیز تو کرده‌است». ۱۱ واکنش واشنگتن به دستور دادگاه این بود که جنگ اقتصادی و تروریستی را تشدید کرد. همچنین از جمله به ارتشی‌های مزدور در هندوراس رسماً دستور داد تا به «اهداف سهل و آسان» حمله کنند. اهداف سهل و آسان نیز روشن و بی‌ابهام است، یعنی اهداف غیر نظامی چون مراکز بهداشتی، تعاونی‌های کشاورزی و مانند اینها. از این نکات گذشته، اسامه بن لادن در واقع آموزش دیده سیاست است. حتی امروزه هزاران تروریست شناخته شده در میان مهاجران کوبایی، ژنرال سابق السالوادور خوزه گوئیئر موگارسیا، کنل کارل دورلیان از هائیتی، آرماندو ولوربوس مأمور امنیتی شیلیایی و... به آزادی در آمریکا زندگی می‌کنند و کوشش دولت‌های متبوع آنها برای احضار و محاکمه‌شان، بر اثر مخالفت آمریکا به جایی نرسیده‌است. بدنیست توجه کنیم که دولت با اصطلاح «ضد تروریست» آمریکا هیچ یک از قطعنامه‌های سازمان ملل بر ضد تروریسم را تأیید و تصویب نکرده‌است. به این ترتیب، موضوع ضدیت ایالات متحده با تروریسم را نیز نمی‌توان جدی گرفت.

#### ۴- نادیده گرفته شدن قطعنامه‌های سازمان ملل متحد از سوی عراق:

دولت‌های آمریکا و انگلیس برای فریب افکار عمومی چنان تبلیغات پر دامنه‌ای در این زمینه به راه انداخته‌اند که شگفت‌انگیز است. ولی واقعیت این است که آمریکا خود بارها قطعنامه‌های سازمان ملل متحد را نادیده گرفته‌است که به چند مورد از آنها اشاره شد. آمریکا قطعنامه مبنی بر محکومیت تجاوز نظامی به لیبی، اشغال نظامی پاناما و گرانادا را تو کرد. در بسیاری از موارد، تنها آمریکا و اسرائیل و احتمالاً یک یا دو دولت دیگر وابسته به

○ برنامه‌های تسلیحاتی  
صدام حسین هر چه بوده،  
در این نکته تردیدی نیست  
که دولت‌های غربی و روسیه  
بزرگ‌ترین عرضه‌کنندگان  
جنگ‌افزارهای کشتار  
جمعی و تکنولوژی‌های  
لازم برای گسترش جهانی  
این سلاح‌ها هستند.

اسلحه بیولوژیک و حتی اتمی است در اختیار عراق قرار داده است. حتی گفته شده است که تکنولوژی تولید و کاربرد گازهای سمی که در حمله به کردها مورد استفاده قرار گرفته، با تشویق دولت آلمان در اختیار عراق گذاشته شده بوده است. هشت شرکت فرانسوی در تسلیح عراق شرکت داشته‌اند. فرانسه ۲۰۰ تانک AMX، هواپیمای میراژ و هلیکوپتر جنگی Gazelle به عراق فروخته است. شش شرکت روسی، و ۳ شرکت چینی هم در برنامه تسلیحاتی عراق مشارکت کرده‌اند. انگلستان که امروزه به این جنگ استعمار تجاوزه‌گرانه پیوسته است تا سلاح‌های کشتار جمعی عراق را نابود کند، به گونه گسترده و فعال در تسلیح عراق نقش داشته است. روی هم رفته نام ۱۷ شرکت انگلیسی در این گزارش ذکر شده است. البته سازمان ملل متحد به نادرستی می‌گوید که افشای نام این شرکت‌ها سودمند نخواهد بود و به همین سبب کوشیده است این اسامی به بیرون درز پیدا نکنند.<sup>۱۲</sup> چنان‌که از قرائن برمی‌آید، پس از اشغال کویت از سوی عراق، دستکم معاملات آزاد تسلیحاتی از سوی شرکت‌های غربی متوقف شده است ولی حتی پس از ۱۹۹۱ و در تناقض آشکار با قطعنامه سازمان ملل، دو عضو دائم شورای امنیت روسیه و چین - به فروش سلاح‌های کشتار جمعی به عراق ادامه داده‌اند. گروه‌های اسلحه‌یاب سازمان ملل به مدار کی دست یافته‌اند که نشان می‌دهد شرکت‌های لویونوست، مارس روتور، و نیخیسم از روسیه حتی در ۱۹۹۵ قطعات هلیکوپترهای جنگی به عراق فروخته‌اند. در آوریل ۱۹۹۵ این شرکتها ظاهراً به یک فلسطینی که بعد معلوم شد از سوی عراق معامله می‌کرده است، قطعات موشک‌های دوربرد فروخته‌اند. شرکت چینی Huawei حتی در ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ تکنولوژی و قطعات دفاع ضد هوایی به عراق فرستاده است. نکته قابل توجه این‌که در این معاملات هیچ نوع تکنولوژی یا سلاحی (تکنولوژی توسعه سلاح اتمی، شیمیایی، موشک، سلاح‌های بیولوژیک، سکویهای متحرک پرتاب موشک‌های اسکاد) نبوده است که برای فروش عرضه نشده باشد. وزارت امور خارجه انگلیس در مورد این وضع به راستی شرم‌آور اعلام کرده است که کل قضیه را بررسی

لازم برای گسترش جهانی این سلاح‌ها هستند. در گزارشی که مدتی پیش دولت عراق به سازمان ملل متحد تسلیم کرد جزئیات و چگونگی تسلیح عراق از سوی غربی‌ها آمده بود که ۸۰۰۰ صفحه از ۱۲ هزار صفحه آن از سوی آمریکا سانسور شد. ولی با همه کوشش آمریکاییان برای پنهان داشتن این رابطه، رازها از پرده برون افتاد. نه تنها پنج عضو دائم شورای امنیت در تسلیح عراق نقشی چشمگیر بازی کرده‌اند، بلکه کشورهای چینی (۵ شرکت)، هلند (۳ شرکت)، بلژیک (۷ شرکت)، اسپانیا (۳ شرکت) و سوئد (۲ شرکت) نیز در این معاملات مرگبار مشارکت داشته‌اند. در میان ۲۴ شرکت آمریکایی که با صدام حسین درگیر معاملات اسلحه بوده‌اند می‌توان از هانیول، دوپون (صنایع اتمی)، و هیولت پاکارد (صنایع اتمی و موشک) نام برد. گذشته از این ۲۴ شرکت، ۵۰ شعبه شرکت‌های خارجی، فروش جنگ‌افزار و تکنولوژی تسلیحاتی خود به عراق را از طریق آمریکا انجام داده‌اند. در این گزارش حتی ادعا شده است که وزارت‌تخانه‌های دفاع، انرژی، و بازرگانی آمریکا در معاملات مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی عراق دست داشته‌اند. ال‌کولاک اینترنشنال یک شرکت آمریکایی در مریلند - دستگاه تولید گاز خردل به عراق فروخته است. یک شرکت دیگر در تنسی مقدار زیادی مواد شیمیایی برای ساختن sarin به عراق صادر کرده است. مواد اولیه لازم برای ساختن Anthrax هم بوسیله کمپانی‌های آمریکایی و با اطلاع کامل دولت صادر شده است. یک شرکت در واشنگتن مواد اولیه لازم برای ساختن بمب‌های شیمیایی را در اختیار صدام قرار داده است. یکی از معاونان وزیر دفاع آمریکا در سخنانی در کنگره، در دفاع از سیاست آمریکا در تسلیح صدام حسین گفت: «ما نمی‌توانستیم شاهد شکست عراق باشیم» و ۶ ماه پس از حمله شیمیایی به حلبچه، در ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۸ یک شرکت در مریلند ۱۱ نوع مواد شیمیایی از جمله چهار نوع انتراکس به عراق صادر کرد. گرچه آلمان اکنون موضعی ضد جنگ دارد، ولی ۸۰ شرکت آلمانی در فروش جنگ‌افزار و تکنولوژی تسلیحاتی به عراق شرکت داشته‌اند. یک شرکت آلمانی هزار عدد فیوز موشک اسکاد و استکیس که قادر به حمل

کرده و اگر لازم باشد خاطیان را به دادگاه خواهد کشاند ولی وزارت بازرگانی بریتانیا در اطلاعیه‌ای متذکر شده است که اسناد این معاملات در دست نیست. نماینده یکی از شرکت‌های انگلیسی که به کمک به برنامه تسلیحات اتمی عراق متهم شده است در يك مصاحبه مطبوعاتی گفت که «ما این قطعات را به يك آلمانی فروختیم و او آنها را به عراق فروخته است». یکی از شرکت‌های وابسته به وزارت دفاع انگلیس نیز در این معاملات شرکت داشته است ولی وزارت دفاع در بیانیه‌ای اعلام داشت «نه کسانی که در آن هنگام شاغل بوده‌اند بر سر کارند و نه هیچ يك از اسناد در دسترس است»<sup>۱۳</sup>

از این وجه مسئله که بگذریم، گفتن دارد که ادعای نگرانی آمریکا از گسترش سلاح‌های کشتار جمعی ریاکارانه است چون صادرات اسلحه آمریکا به تنهایی از صادرات اسلحه بقیه جهان بیشتر است. البته فقط دیکتاتور عراق نبوده که مورد التفات آمریکا قرار داشته است. از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸، زیاده‌بار دیکتاتور سومالی نیز ۱۵۵ دستگاه توپ ضد هوایی، موشک‌اندازهای ضد تانک و بسیاری سلاح‌های دیگر از آمریکا دریافت کرد. مدتی بعد وقتی زیاده‌بار از سومالی گریخت و آمریکا به سومالی لشکر کشید، همین سلاح‌ها بود که باعث کشته شدن ۷۰ تن از سربازان آمریکایی و سازمان ملل متحد شد. حتی اخیراً خبری منتشر شده است مبنی بر اینکه دولت بوش تحریم فروش اسلحه به هند و پاکستان را - دو کشور دارای بمب اتمی که با یکدیگر در حالت نیمه جنگ به سر می‌برند - لغو کرده است.<sup>۱۴</sup>

در مورد مشخص عراق، می‌توان به شواهد دیگری اشاره کرد. اگر چه پس از جنگ اسرائیل و اعراب در ۱۹۶۷ رابطه دیپلماتیک میان عراق و آمریکا قطع شد ولی دو ماه پیش از حمله عراق به ایران دو کشور توافق کردند که دوباره رابطه سیاسی برقرار کنند که این رابطه به دلایل سیاسی تا ۱۹۸۴ - یعنی مدتی پس از تأیید سازمان ملل متحد در مورد استفاده عراق از سلاح شیمیایی بر ضد ایران - بطور رسمی برقرار نشد. البته صدام در ملاقاتش با آوریل گلسپی سفیر آمریکا در عراق در ۱۹۹۰ می‌گوید، «برای اجتناب از تفسیر غلط»

اعلام عمومی این موضوع را به تعویق انداخته بودیم چون «امیدوار بودیم جنگ به زودی تمام شود» که نشد. در ۱۹۸۴ با سفر رامسفلد - وزیر دفاع کنونی آمریکا - به عراق، این رابطه به گونه رسمی برقرار شد. با این همه لازم است یادآوری شود که در ۱۹۸۲، وزارت خارجه آمریکا نام عراق را از فهرست کشورهای مدافع تروریسم حذف کرد و در ۱۹۸۵ کوشش کنگره برای افزودن نام عراق به این فهرست از سوی دولت خنثی شد. جالب توجه است که در ۱۹۸۶ قطعنامه شورای امنیت مبنی بر محکومیت عراق به علت کاربرد سلاح شیمیایی بر ضد ایران از سوی آمریکا و توشد.<sup>۱۵</sup>

عراق با خرید اورانیوم از پرغال، فرانسه و ایتالیا و با کمک آلمان به گسترش برنامه تسلیحات اتمی خود پرداخت. از سوی دیگر، آمریکا با اعمال فشار بر کویت و عربستان آنها را واداشت تا برای تأمین هزینه‌های دفاعی عراق وام‌های کلان در اختیارش قرار دهند. با همه دروغ‌پردازی‌های کنونی، می‌دانیم که هلیکوپترهای سم‌پاشی را که در حمله شیمیایی سال ۱۹۸۸ مورد استفاده قرار گرفت، آمریکا در اختیار صدام گذاشته بوده است. در کنار همه این کمک‌ها، در اکتبر ۱۹۸۷ و آوریل ۱۹۸۸ نیروهای آمریکایی در دفاع از صدام مستقیماً کشتی‌ها و سکوها را بمباران کردند. اطلاعات ماهواره‌های آمریکایی درباره تحرکات نیروهای ایرانی در اختیار صدام قرار می‌گرفت و آن گونه که يك مأمور سابق آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا در اوت ۲۰۰۲ به گزارشگر نیویورک تایمز گفته است، نیروهای آمریکایی حتی جزئیات برنامه جنگی نیروهای عراقی را در آن سالها تهیه کرده بوده‌اند. دلیل این مأمور نیز همان دیدگاه رسمی دولت آمریکا بود که شکست عراق در منطقه را قابل پذیرش نمی‌دانست. یکی از مواردی که عملیات عراقی‌ها یکسره از سوی آمریکایی‌ها طرح‌ریزی شده بود، عملیات پس گرفتن شبه جزیره فاو بود که با کاربرد گسترده سلاح شیمیایی در ۱۹۸۸ صورت گرفت. پس از آن بود که دولت ایران آتش بس را پذیرفت. بدین سان روشن است که استفاده از سلاح شیمیایی در طرح‌ریزی آمریکایی‌ها بوده است. مأموران آژانس اطلاعاتی پس از بازپس‌گیری فساو به

○ نه تنها پنج عضو دائم شورای امنیت در تسلیح عراق نقشی چشمگیر بازی کرده‌اند، بلکه کشورهای چون ژاپن (۵ شرکت)، هلند (۳ شرکت)، بلژیک (۷ شرکت)، اسپانیا (۳ شرکت) و سوئد (۲ شرکت) نیز در این معاملات مرگبار مشارکت داشته‌اند.

گذشته از نکاتی که پیش تر بیان شد، وقتی صدام برخلاف قرارهایش با اوریل گلوسی - سفیر آمریکا در عراق در ۱۹۹۰ - به جای گرفتن بخش شمالی کویت، سرتاسر کویت را به اشغال نظامی در آورد، مطبوعات غربی در راستای آماده کردن اذهان عمومی برای پذیرش جنگی که در راه بود، دست به افشاگری زدند و از کمک‌های گسترده کشورهای غربی و شوروی سابق به عراق در طول تجاوزش به ایران پرده برداشتند. در جریان همان تجاوز بود که رامسفلد وزیر دفاع کنونی آمریکا به عنوان نماینده ریگان در معاملات متعدد فروش اسلحه، با صدام دیدار کرد. پس، نگرانی آمریکا و انگلیس درباره امنیت همسایگان عراق، چنان که ادعا می‌کنند، جدی نیست.

در گفتگوی صدام و گلوسی نکات بسیار مهم و جالبی مطرح شده است. گذشته از مسئله برقراری رابطه دیپلماتیک، صدام از بدهی ۴۰ میلیارد دلاری عراق می‌گوید و از کشورهای عربی شکوه می‌کند که قدر «فداکاری» عراق را نمی‌دانند؛ نه تنها سیاست‌گذاران نیستند، بلکه تولید نفت خود را افزایش داده و باعث شده‌اند که بهای نفت کاهش یابد، و این کاهش قیمت برای عراق یک «فاجعه» است. او از تملق و چاپلوسی هم غفلت نمی‌کند: «ما امیدوار بودیم که آمریکا در رابطه با عراق تصمیماتی درست خواهد گرفت» و ولی می‌بینیم که بی‌دلیل برای کاهش بیشتر قیمت نفت می‌کوشد و این «به‌معنای جنگ دیگری بر ضد عراق است». صدام از آمریکا گله می‌کند که وقتی «از دوستان خود در منطقه صحبت می‌کنید از عراق خبری نیست» ولی می‌دانید که «این شما نیستید که از دوستان در طول جنگ با ایران حمایت کرده‌اید» و ادامه می‌دهد، من به شما اطمینان می‌دهم که «اگر ایرانی‌ها پیروز می‌شدند، شما بی‌استفاده از بمب اتمی نمی‌توانستید آنها را متوقف کنید» چون جامعه شما نمی‌تواند «پذیرای ده هزار جسد در یک جنگ باشد». آیا پاداش عراق «برای نقشی که در تأمین ثبات منطقه و حفظ آن از سیلی ناشناخته بازی کرده، این است؟». این «منطقی نیست». صدام می‌افزاید «به مردم خود که در ۸ سال گذشته رودها از خون آنها جاری شده بگویم حالا باید تجاوز کویت و امارات متحده عربی... یا آمریکا یا

تحقیقات محلی دست زدند و کاربرد گسترده سلاح شیمیایی را تأیید کردند ولی فرماندهان آمریکایی به شنیدن این روایت «علاقه‌ای نشان ندادند». ۱۶ گرچه امروز استفاده صدام از سلاح شیمیایی یکی از چندین و چند جرم حکومت او معرفی می‌شود، ولی در یک جلسه پرسش در مجلس سنای آمریکا در ۱۹۹۵ به تصادف روشن شد که مواد اولیه سلاح‌های شیمیایی صدام از سوی آمریکا به عراق ارسال شده بوده است. ۱۷ بدنیست اشاره کنم و بگویم که یک ماه پس از جنایت هولناک صدام در حلبچه بود که آمریکایی‌ها به دفاع از او کشتی ایرانی را در خلیج فارس غرق کردند.

در مورد ادعای امروز دولت آمریکا، خوب است توجه کنیم که برای نمونه، در ۱۸ ژانویه ۲۰۰۳ آسوشیندپرس خلاصه نتایج حاصل از ۴۰۰ مورد بازرسی گروه‌های اسلحه‌یاب سازمان ملل متحد در عراق را منتشر کرد که در آن آمده است هیچ نشانه‌ای از سلاح کشتار جمعی به دست نیامده است. ۱۸ از آن گذشته، اگر داشتن سلاح کشتار جمعی جرم باشد که هست، آمریکا، انگلیس، فرانسه و روسیه دارندگان اصلی این گونه سلاح‌ها در جهانند. حتی در منطقه نیز، هند و پاکستان و اسرائیل صاحب سلاح اتمی هستند.

گذشته از نکاتی که پیشتر به آنها اشاره شد، آمریکا برای سالیان دراز، در کنار مدرسه ویژه آموزش دیکتاتورها به تربیت و آموزش کارشناسان جنگ‌های شیمیایی و بیولوژیک در آموزشگاه ارتش در فورت مک‌کلی لان (Fort McClellan) در آلاباما مشغول بوده و مأموران بسیاری از کشورها از جمله عراق از این «امکانات آموزشی» بهره‌مند شده‌اند. از آن گذشته قرارداد بین‌المللی برای کنترل سلاح‌های بیولوژیک و سمی با خرابکاری آشکار آمریکا به تصویب نرسید. دلیلی که دولت بوش برای مخالفت با این قرارداد ارایه کرد این بود که اگر بازرسان بین‌المللی برای بازرسی به آمریکا بیایند، «اسرار تکنیکی و سودآوری کمیانی‌های بیوتکنولوژیک آمریکا را به مخاطره می‌اندازند». ۱۹ پس ادعای مخالفت ایالات متحده با سلاح‌های کشتار جمعی هم نمی‌تواند راست باشد.

غیر از سیاست‌پردازان جنگ طلب آمریکایی و انگلیسی، کمتر کسی این دروغ‌ها را باور می‌کند.

○ یکی از معاونان وزیر دفاع آمریکادر سخنانی در کنگره، در دفاع از سیاست آمریکادر تسلیح صدام حسین گفت: «ما نمی‌توانستیم شاهد شکست عراق باشیم» و ۶ ماه پس از حمله شیمیایی به حلبچه، در ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۸ یک شش‌رکت در مریلند ۱۱ نوع مواد شیمیایی از جمله چهار نوع اتراکس به عراق صادر کرد.



آمریکایی‌ها برای او کار گذاشته بودند گرفتار آمده و جنگ اول خلیج فارس در گرفته است که داستانش را می‌دانیم.

با این حساب، اگر علل و انگیزه‌های جنگ از دیدگاه آمریکا که محرک اصلی این تجاوز نظامی است نه امنیت همسایگان بوده، نه سلاح کشتار جمعی و نه مقولهٔ دیکتاتوری، پس علت اصلی حملهٔ آمریکا به عراق چه می‌تواند باشد؟

### نگاهی به زمینه‌های اقتصادی یورش آمریکا به عراق:

بسیاری بر این عقیده‌اند که علت اصلی این است که آمریکا به ذخایر نفتی عراق چشم دارد و این تجاوز همانند جنگ اول خلیج فارس بر سر نفت است. گرچه نفت در اقتصاد جهانی بسیار مهم است و هر چند شواهدی وجود دارد که از چنین انگیزه‌ای حکایت می‌کند، ولی من در نهایت با این تحلیل موافق نیستم. بی‌گمان جنگ اول خلیج فارس جنگ نفت بوده است و پیامد این جنگ تجاوز کارانه نیز آن خواهد بود که آمریکا به منابع نفتی عراق دست خواهد یافت، ولی به گمان من، این جنگ علل پیچیده‌تر و مهم‌تری دارد.

برای روشن شدن علل واقعی جنگ کنونی باید دو مسئله همزمان بررسی شود:

- بحران حاکم بر اقتصاد جهانی

- بحران حاکم بر اقتصاد آمریکا

در جای دیگر به اختصار به گوشه‌هایی از این مشکل پرداخته‌ام<sup>۲۳</sup> و اکنون می‌کوشم شواهد بیشتری ارائه کنم. روی هم رفته من بر آن سرم که مشکل اصلی اقتصاد جهانی پیدا شدن دو تنگنای همزمان است که نه فقط یکدیگر را باز تولید می‌کنند بلکه به بحران دامن می‌زنند:

- افزودن بر ظرفیت تولید، در گوهر نظام سرمایه‌سالاری است. تا هنگامی که ظرفیت تولید، مازاد بر نیاز نباشد، البته مسئله‌ای پیش نمی‌آید ولی به دلایلی که خواهد آمد، ما در اقتصاد جهان با مازاد ظرفیت تولید روبه‌رو هستیم.

- در نتیجهٔ جهانی شدن اقتصاد، نابرابری در توزیع درآمد و ثروت در جهان افزایش یافته و همزمان با افزایش ظرفیت تولید، اقتصاد جهان را با کمبود تقاضای مؤثر روبه‌رو ساخته است.<sup>۲۴</sup>

اسرائیل را بپذیرند؟ ما «آمریکارادر میان دشمنان خود جا نمی‌دهیم؛ ما شمارادر جایی که دوستانمان هستند قرار می‌دهیم و می‌کوشیم دوست شما باشیم. ولی شما ما را دوست خود به حساب نمی‌آورید».<sup>۲۰</sup> گرچه آشکار بود که عراق قصد اشغال کویت را دارد ولی واکنش سفیر آمریکا بسیار ملایم و دوستانه بود: «ما دربارهٔ درگیری‌ها میان اعراب، چون اختلاف مرزی شما با کویت، هیچ نظری نداریم... امیدواریم بتوانید با کمک قلیبی یا پرزیدنت حسنی مبارک و با استفاده از روش‌های مناسب این اختلاف را رفع کنید. دربارهٔ همهٔ این مسائل خواهش می‌کنم توجه کنید که این مسائل به نظر ما چگونه می‌آید. ارزیابی من پس از ۲۵ سال خدمت در منطقه این است که اهداف شما باید از سوی برادران عربتان سخت پشتیبانی شود؛ از نفت سخن می‌گویم. شما، آقای رئیس‌جمهور، از یک جنگ پردرد و خوفناک گذشته‌اید. ولی بگویم ما فقط می‌بینیم که سر‌بازان زیادی را در جنوب کشور مستقر کرده‌اید. معمولاً این کار به ما مربوط نمی‌شود، ولی وقتی این امر در چارچوب آنچه در مراسم روز ملی تان فرمودید روی می‌دهد و ما جزئیات را در دو نامهٔ وزیر امور خارجهٔ شما می‌خوانیم و گذشته از آن، وقتی دیدگاه عراق را ارزیابی می‌کنیم دایر بر اینکه آنچه کویت و امارات متحد کرده‌اند از دید شما معادل تجاوز نظامی است، آنگاه معقول است که من نسبت به آن حساس باشم. به همین دلیل به من دستور داده شده است در فضایی دوستانه، نه تقابلی آمیز، از شما بپرسم که چه اهدافی دارید؟»<sup>۲۱</sup> فراتر از این، می‌دانیم که سیاه‌در ۲۷ ژوئیهٔ ۱۹۹۰ به کمیتهٔ امنیت سنا گزارش داده بود که بر پایهٔ اطلاعات، عراق در ۲ اوت ۱۹۹۰ کویت را اشغال خواهد کرد. در ۳۱ ژوئیه، جان کلی معاون وزیر خارجه در مسائل خاورمیانه در کنگره اعلام کرد که «آمریکا هیچ تعهدی ندارد تا از کویت دفاع کند. ما هیچ برنامه‌ای نداریم تا در صورت حملهٔ عراق به کویت از کویت پشتیبانی کنیم».<sup>۲۲</sup>

و اما کمتر از یک هفته بعد، دیدگاه آمریکا به صورت دیگری درآمد. بعید است در فاصلهٔ ۲ یا سه روز سیاست آمریکا عوض شده باشد. محتمل‌ترین این است که صدام در تله‌ای که

○ گرچه آلمان اکنون موضعی ضد جنگ دارد، ولی ۸۰ شرکت آلمانی در فروش جنگ‌افزار و تکنولوژی تسلیحاتی به عراق شرکت داشته‌اند. یک شرکت آلمانی هزار عدد فیسوز موشک اسکاد و استیکس که قادر به حمل اسلحه پیلوژیک و حتی اتمی است در اختیار عراق قرار داده است. حتی گفته شده است که تکنولوژی تولید و کاربرد گازهای سمی که در حمله به کردها مورد استفاده قرار گرفته، با تشویق دولت آلمان در اختیار عراق گذاشته شده بوده است.



نتیجه این دو تنگنای همزمان این شده است که شرکت‌ها برای رها شدن از مازاد تولید ناگزیر از قیمت‌شکنی شده‌اند و قیمت‌شکنی میزان سود را کاهش داده و شرکت‌ها را با مشکلات مالی جدی روبرو کرده است. مشکل مالی شرکت‌ها به صورت سودآوری کمتر درآمده و این سودآوری کمتر به واقع توضیح دهنده سقوط بازار سهام از یک سو و کاهش میزان سرمایه‌گذاری از سوی دیگر است. در سه سال گذشته ارزشها در بازار سهام ۶۰ درصد کاهش یافته و به این ترتیب بیش از نیمی از ثروت شرکت‌ها و خانوارهای ثروتمند از میان رفته است.<sup>۲۵</sup> این خلاصه‌ای از مشکل اساسی اقتصاد جهانی است. به نظر می‌رسد که آمریکا می‌کوشد برای مشکلات اقتصادی آمریکا و جهان راه‌حل نظامی بیابد و همین است که آینده را بسیار مخاطره‌انگیز می‌کند؛ چون بی‌گمان، برنامه گسترش طلبی آمریکا دستکم در کوتاه و میان مدت تنها می‌تواند این بحران را تشدید کند و پریشانی است که آیا «امپراتوری آمریکا» به آن اندازه دوام می‌آورد تا از منافع احتمالی درازمدت بهره‌مند شود؟

با این همه، گرچه در آمریکا از پایان رکود سخن می‌گویند که به گوشه‌هایی از آن خواهیم پرداخت، ولی واقعیت این است که این «رونق» دستکم در سه زمینه دستاورد مثبت نداشته است:

- میزان بیکاری همچنان افزایش می‌یابد؛

- از دهه ۱۹۳۰ به این سو، میزان سرمایه‌گذاری

تا این اندازه کاهش نیافته بوده است؛

- از دهه ۱۹۳۰، میزان سودآوری شرکت‌ها تا

این اندازه سقوط نکرده بوده است.<sup>۲۶</sup>

مسئله از آنجا بسیار جدی می‌شود که رکود تنها محدود به اقتصاد آمریکا نیست. زاین در ده سال گذشته بار رکود سختی روبرو بوده است و اقتصاد اتحادیه اروپا نیز همه نشانه‌های رکود را در خود دارد.

البته اقتصاددانان تولیدساز ادعا می‌کنند که تکنولوژی جدید به رکود پایان خواهد داد، همان گونه که در طول تاریخ چنین کرده است. در این باره باید گفت که عمده‌ترین دستاورد تکنولوژی جدید این است که بر ظرفیت تولید خواهد افزود. در عین حال گفتن دارد که تولید

مازاد نه‌راه برون رفت از بحران کنونی که عمده‌ترین علت آن است. به این ترتیب، احتمال به واقع نزدیک‌تر آن است که تکنولوژی جدید به جای از میان بردن بحران، موجب تعمیق آن خواهد شد.

باید به این نکته توجه شود که بحران کنونی سرمایه‌سالاری با بحران در همه ادوار تاریخی تفاوت اساسی دارد. یعنی یک بلای طبیعی می‌تواند اقتصاد پیشا سرمایه‌داری را با بحران روبرو کند، اما، همین که ظرفیت تولیدی احیاء شود یا افزایش یابد نه فقط بحران رفع می‌شود بلکه اقتصاد رونق هم می‌گیرد. در حالی که بحران سرمایه‌سالاری، بحران اضافه تولید و اضافه ظرفیت تولیدی است و به همین دلیل نیز با پیشرفت تکنولوژی تشدید می‌شود.

به گمان من، علت اساسی این بحران در سرمایه‌سالاری نه بدظنتی یا توپه این یا آن قدرت خارجی است، بلکه دقیقاً از ماهیت و گوهر این نظام غارت و چپاول برمی‌خیزد. بی‌گفتگو روشن است که سرمایه‌داران برای دست یافتن به سود بیشتر دست به سرمایه‌گذاری می‌زنند. میزان سرمایه‌گذاری، تکنولوژی یا صنعتی که در آن سرمایه‌گذاری صورت خواهد گرفت نه با نیازهای انسانی بلکه با دورنمای سودآوری در آنها مشخص می‌شود. برای پیشینه کردن سود، شرکت‌ها باید درصد بیشتری از بازار را در اختیار بگیرند و برای این کار لازم است پیوسته بر ظرفیت تولیدی خود بیفزایند. هدف از تولید سرمایه‌سالارانه به دست آوردن سود بیشتر و انباشت سرمایه بیشتر است. در این فرایند است که رشد ظرفیت تولیدی از میزان تقاضای مؤثر موجود پیشی می‌گیرد و اقتصاد دستخوش بحران می‌شود.

اجازه بدهید شواهدی از این ظرفیت مازاد به دست بدهم. بر پایه گزارشهایی که در نشریه شیکاگو تریبون چاپ شده است، ظرفیت تولیدی مازاد در صنایع اتومبیل‌سازی، هواپیمایی، فولاد، نساجی، صنایع تکنولوژی مدرن و هتل‌داری چشمگیر است. صنایع اتومبیل‌سازی در ۱۹۹۸ ظرفیت مازادی معادل ۱۸ میلیون اتومبیل داشت. در سال ۲۰۰۰ در حالی که صنایع اتومبیل‌سازی زاین با ۵۰ درصد ظرفیت کار می‌کرده‌اند، ظرفیت

○ چنان که از قرائن برمی‌آید، پس از اشغال کویت از سوی عراق، دستکم معاملات آزاد تسلیحاتی از سوی شرکت‌های غربی متوقف شده است ولی حتی پس از ۱۹۹۱ و در تناقض آشکار با قطعنامه سازمان ملل، دو عضو دائم شورای امنیت روسیه و چین - به فروش سلاحهای کشتار جمعی به عراق ادامه داده‌اند.

○ در ۱۹۸۲، وزارت  
خارجة آمریکا نام عراق را از  
فهرست کشورهای مدافع  
تروریسم حذف کرد و در  
۱۹۸۵ کوشش کنگره برای  
افزودن نام عراق به این  
فهرست از سوی دولت  
خنثی شد. جالب توجه  
است که در ۱۹۸۶ قطعنامه  
شورای امنیت مبنی بر  
محکومیت عراق به علت  
کاربرد سلاح شیمیایی  
بر ضد ایران از سوی آمریکا  
و توشد.

خطرناک تر از تورم منفی نیست. از سویی  
مصرف کنندگان تصمیم به خرید را برای بهره مند  
شدن از کاهش بیشتر قیمت ها به تأخیر می اندازند و  
رکود تشدید می شود و از سوی دیگر بادنک  
«احساس ثروتمندی» به علت بالا رفتن ارزش  
سهام یا بهای مستغلات که باعث شده بود  
مصرف کنندگان بسی بیشتر از آنچه به واقع معقول  
بود وام بگیرند، می ترکند. البته هر چند از یک نظر  
ترکیدن این بادنک برای سلامت اقتصاد مفید  
خواهد بود ولی در عین حال، تنها می تواند شمار  
ورشکستگان را بیشتر کند.

باری، میزان بیکاری در آمریکا که در سپتامبر  
۲۰۰۰ تنها ۳/۹ درصد بود در نوامبر ۲۰۰۲ به  
۶ درصد افزایش یافت. به گونه روشن تر می توان  
گفت که رقم بیکاران سه میلیون نفر افزایش یافته که  
۲ میلیون نفر آنان در صنایع کار می کرده اند. یک  
سال پیش، یک میلیون نفر برای ۶ ماه یا بیشتر بیکار  
بوده اند؛ اکنون این رقم به ۱/۷ میلیون نفر رسیده  
است. در فاصله پایان سال ۲۰۰۰ و اواسط سال  
۲۰۰۲ بیش از ۶۰ شرکت بزرگ ورشکست  
شدند و صنایع تلفن و مخابرات بیش از ۵۰۰ هزار  
نفر را بیکار کرد که ۵۰ درصد بیشتر از تعدادی  
است که در دوره رونق چهار ساله ۱۹۹۶-۲۰۰۰  
استخدام کرده بودند.<sup>۲۷</sup> البته با در پیش گرفتن  
سیاست های لازم و مفید برای توزیع عادلانه ثروت  
و درآمد می توان با این مشکل مقابله کرد، ولی  
باز توزیع ثروت و درآمد با ذات سرمایه سالاری در  
تناقض قرار می گیرد.<sup>۲۸</sup> یادآوری می شود که  
کمبود تقاضا سودآوری سرمایه گذاری را کاهش  
می دهد و در نتیجه، میزان سرمایه گذاری کاهش  
می یابد؛ تقاضا برای کالاهای سرمایه ای کم  
می شود؛ کارگران بیکار می شوند و با تضعیف  
بیشتر تقاضا، اقتصاد با رکود بیشتری روبه رو  
می شود.

البته ادعا بر این است که بحران سرمایه سالاری،  
با مکانیسم های درونی نظام از میان می رود، یعنی:  
- تعطیل کارخانه ها ظرفیت تولیدی را کاهش  
می دهد؛

- بیکاری کارگران از میزان مزد واقعی می کاهد  
و شرایط را برای از سر گرفته شدن سرمایه گذاری  
سودآور آماده می کند.

مازاد به ۲۰ میلیون اتومبیل افزایش یافته است.  
صنایع آمریکا که بطور متوسط در دوره  
۱۹۶۷-۲۰۰۱ با ۸۰ درصد ظرفیت تولید  
می کرده اند (یعنی ۲۰ درصد مازاد ظرفیت وجود  
داشته است) اکنون با ۷۳/۵ درصد ظرفیت فعالیت  
می کنند (یعنی میزان ظرفیت مازاد افزایش یافته  
است). صنایع هواپیمایی برای پر کردن صندلی ها،  
کرایه ها را کاهش می دهند. بدین سان در آمد به  
ازای هر مسافری که حمل می کنند کاهش می یابد،  
ولی شمار مسافران نه فقط افزایش نیافته است بلکه  
کاهش نشان می دهد. نتیجه این که شرکت های یکی  
پس از دیگری ورشکست می شوند. شرکت  
هواپیمایی یونایتد ورشکست شده است و شرکت  
هواپیماسازی بوئینگ هم خبر از ۲۸ درصد کاهش  
فروش هواپیمای می دهد. شرکت های تلفن و  
مخابرات در دوره ۱۹۹۶-۲۰۰۰ برای  
سرمایه گذاری ۲۱۰۰ میلیارد دلار وام گرفتند ولی  
اکنون، تنها با ۳ درصد ظرفیت خویش فعالیت  
می کنند. اگر چه ۴۵ شرکت سازنده  
semiconductor تعطیل شده اند ولی شرکت های  
باقی مانده هنوز ۱۵ درصد اضافه ظرفیت تولیدی  
دارند. اضافه ظرفیت تولیدی صنایع اتومبیل سازی  
آمریکا ۲ میلیون دستگاه در سال است. با وجود  
کاهش قیمت و امکان گرفتن وام بی بهره، فروش  
اتومبیل در آمریکا هر سال کاهش می یابد. در سه  
سال گذشته فروش اتومبیل در آمریکا یک میلیون  
دستگاه کاهش یافته است. فورد اعلام کرده است  
که تا سال ۲۰۰۴ تولیدش را ۱۶ درصد کاهش  
می دهد، ۵ کارخانه را تعطیل می کند و ۱۲۰۰۰  
کارگر را اخراج خواهد کرد. با این که در طول ۱۳  
ماه گذشته بانک مرکزی آمریکا ۱۲ بار نرخ بهره را  
کاهش داده و دولت هم اعلام کرده است که خیال  
دارد در ده سال آینده ۱۳۵۰ میلیارد دلار از  
مالیات ها بکاهد، ولی رکود همچنان با سرسختی  
ادامه دارد. در کنار این شواهد گفتن دارد که آنچه  
برای آینده نظام سرمایه سالاری به جد خطرناک  
است، این است که ظرفیت تولیدی مازاد و رقابت  
برای دستیابی به بازاری که رشد نشان نمی دهد و  
حتی پیوسته در حال افول است، به صورت تورم  
منفی در آید. برای اقتصادی چون اقتصاد آمریکا که  
زندگی روزانه اش با قرض می گذرد، هیچ چیز

○ آن گونه که يك مأمور سابق آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا در اوت ۲۰۰۲ به گزارشگر نیویورک تایمز گفته است، نیروهای آمریکایی حتی جزئیات برنامه جنگی نیروهای عراقی را در آن سالها تهیه کرده بوده اند.

ولی این دیدگاه يك ضعف اساسی دارد. مدافعان این دیدگاه، به میزان مزد نه به عنوان قدرت خرید اکثریت مردم بلکه تنها به عنوان بخشی از هزینه تولید می نگرند و روشن است که مزد کمتر و هزینه تولید کمتر به سود سرمایه داران است. در عین حال، آنچه به سود سرمایه داران است لزوماً به سود سرمایه سالاری نیست. به سخن دیگر، مزد کمتر یعنی قدرت خرید کمتر و این قدرت خرید کمتر مشکل ناکافی بودن تقاضا را تشدید می کند. و به همین علت محتمل است که سرمایه گذاری سودآور روی ندهد. وقتی وضع به این جا می رسد، بی مداخله نیرویی بیرون از نظام- برای نمونه دولت در نظام سوسیال دموکراسی- تولید و اشتغال در سطحی باقی می ماند که کمتر از ظرفیت تولیدی موجود است. به عبارت دیگر، در نبود يك دولت مداخله گر- یعنی همان چیزی که کینز در ۶۰ سال پیش می گفت- وجود ظرفیت تولیدی مازاد از مشخصات نظام سرمایه سالاری است. به این ترتیب، یکی از ویژگی های این نظام آن است که تولید می تواند مستقل از ظرفیت تولیدی یا حتی مصرف کاهش یابد. برای این کار تنها لازم است تولید برای سرمایه دار سودآور نباشد. البته شیوه مؤثر پایان بخشیدن به این بحران همیشگی این است که با کنترل اجتماعی، فرایند تولید، هدف و انگیزه های مغایر با سودآوری داشته باشد و البته چنین چیزی در سرمایه سالاری غیر ممکن است. ناگفته روشن است که برای رویارویی با این وضع شیوه های متفاوتی در پیش گرفته می شود و بسته به درجه موفقیت این شیوه ها، بحران تخفیف می یابد یا تشدید می شود. در سالهای اخیر، شیوه ای که در کشورهای بزرگ سرمایه سالاری به کار گرفته شده است، افزون بر وام و اعتبار ارزان و فراوان برای تأمین مالی تقاضاست. به همین علت است که در سالهای اخیر آنچه نماد شکوفایی اقتصاد سرمایه سالاری بوده، رفته رفته به صورت کابوس بحران بی سابقه در آمده است. در آمریکا به همت بانک مرکزی و رئیس آن آلن گرین اسپن مقدر زیادی اعتبار و پول ارزان در اقتصاد به جریان افتاد. شرکت ها در واکنش به پول ارزان، بیشتر و بیشتر وام گرفتند، سهام خود را باز خرید کردند و بر قیمت آنها افزودند. سهام داران، سرمست از ارزش

روز افزون سهام، مصرف خویش را بالا بردند. با استفاده از پول و وام ارزان، میزان سرمایه گذاری هم افزایش یافت ولی در کنار همه این آثار شکوهمند، میزان سودآوری- در نتیجه ظرفیت مازاد و رقابت بر سر قیمت برای فروش بیشتر- همچنان کاهش می یافت. مدیران شرکت ها که از سقوط میزان سودآوری باخبر بودند با به کار گرفتن حسابرسان کج دست به حساب سازی رو کردند. شرکت بزرگ اتران تنها شرکت حساب سازی نبود که ورشکست شد. گذشته از اتران، حساب سازی ۲۷ شرکت عمده از جمله، OAL, Time Warner, Worldcom و زیراکس افشا شد. پای دو بانک عمده آمریکایی یعنی سیتی بانک و مورگان چیس و شماری از بزرگترین مؤسسات حسابرسی در این حساب سازی ها به میان آمد. پیامد این خلاف کاری ها بر عملکرد بازارهای مالی و سهام نمی توانست مثبت باشد.

بسیاری از مدافعان سرمایه سالاری از مدل های کلاسیک سیکل تجاری سخن گفتند که حتی بی درپیش گرفتن سیاست های لازم، خود به خود رفع خواهد شد. ولی آنچه جهان با آن روبروست يك سیکل تجاری معمولی نیست. گاه پیش آمده است که از رشد بانکداری در بازارهای سهام یا در بخش مستغلات سخن بگویم، ولی اکنون، واقعیت این است که بزرگترین بانک اقتصادی در آمریکا ترکیده است. هیچ گاه سهام به این اندازه بیشتر از ارزش واقعی قیمت پیدا نکرده بود. البته مشکل تنها به بازار سهام مربوط نمی شود. کل اقتصاد آمریکا ساختار مخدوشی پیدا کرده است. شرکت ها بیش از اندازه وام گرفته و بر پایه انتظارات غیر واقعی درباره سودآوری آتی، سرمایه گذاری کرده اند. مازاد ظرفیت تولیدی ناشی از این سرمایه گذاری ها، دورنمای سودآوری را تیره تر کرده است. مصرف کنندگان نیز بیشتر از ظرفیت خویش وام گرفته اند و تقریباً چیزی پس انداز نمی کنند. انتظارات غیر واقعی درباره سودآوری روز افزون در کوتاه مدت باعث بالا رفتن بیشتر قیمت سهام شد که به نوبه خود بر سرمایه گذاری و بر مصرف افزود. سرمایه گذاری بیشتر و دلار با ارزش بالا، تورم را در سطح پایینی حفظ کرد و موجب کاهش نرخ بهره شد که به نوبه خود قیمت

سهام و رشد آن را بیشتر کرد. برخلاف ظاهر که همه چیز دلچسب به نظر می آمد، فاجعه در حال رخ دادن بود ولی سرمستی ناشی از بالا رفتن ارزش سهام و انتظارات غیر معقول درباره آینده، چشم بصیرت سیاست‌پردازان را کور کرده بود در حالی که به نوشته نشریه اکونومیست (لندن):

«از مارچ ۲۰۰۰ به این سو ارزش سهام ۵۰۰ شرکت بزرگ آمریکا بیش از ۴۰ درصد سقوط کرده و در نتیجه ۷۰۰۰ میلیارد دلار از ثروت آمریکایی‌ها، یعنی ثروتی معادل دو سوم تولید ناخالص داخلی سالانه، از بین رفته است، با این همه، هنوز بهای سهام بیش از اندازه زیاد است.»<sup>۲۹</sup>

اگر ارزیابی اکونومیست را بپذیریم، فرایند سقوط بهای سهام به پایان نرسیده است. پیشتر به اشاره گفته بودیم که دیدگاه رسمی این است که مکاتیسیم درونی نظام سرمایه‌سالاری بحران را بر طرف خواهد کرد. شاید به همین علت است که بانک مرکزی آمریکا اعتبارات باز هم بیشتری به اقتصاد تزریق می کند. ولی واقعیت‌ها نشان از سرانجام دیگری دارد. در آمریکا، بخش خصوصی که در ۱۹۹۲ مازادی معادل ۵ درصد تولید ناخالص داخلی داشته، در سال ۲۰۰۰ با کسری به همین مقدار روبه‌رو شده است، بدین دلیل که مصرف‌کنندگان و شرکت‌ها به گونه‌ای سرسام‌آور وام گرفته و هزینه کرده‌اند. گرچه از وام‌گیری شرکت‌ها اندکی کاسته شده است ولی وام‌گیری مصرف‌کنندگان همچنان ادامه دارد. کاستن از نرخ بهره باعث افزایش قیمت مستغلات شده و با افزودن بر «احساس ثروتمندی» ناشی از بالا رفتن قیمت مستغلات - وام‌گیری بیشتر را تشویق و ترغیب کرده است. آنچه بی‌گمان درست است، این است که این میزان وام‌گیری پایدار نیست و دیر یا زود مصرف‌کنندگان باید برای بازپرداخت این بدهی‌ها مقدار بیشتری از درآمدهایشان را پس‌انداز کنند و آن موقع، بعید نیست که رکود دوباره باز گردد.

وام‌گیری افسار گسیخته مصرف‌کنندگان با ناتوانی تولیدکنندگان آمریکایی از رقابت با واردات به مشکل دیگری دامن زد و کسری تراز پرداخت‌های خارجی آمریکا از کنترل خارج شد. در حال حاضر کسری ماهانه تراز پرداخت‌ها معادل ۴۰ میلیارد دلار است که تقریباً سالی ۵۰۰ میلیارد

تولیدکنندگان آمریکایی برای افزودن بر توان رقابتی خود خواستار کاهش چشمگیر ارزش دلار هستند. اما این سیاست با همه جذابیت نظری، با هژمونی دلار که برای اقتصاد آمریکا دارای اهمیت حیاتی و تعیین‌کننده است تناقض دارد و به همین سبب قابل اجرا نیست.

### هژمونی دلار

به‌روال معمول هنگامی که در اقتصادی میزان وام‌ستانی سرعت می‌گیرد و بویژه وقتی دولتی هر سال بر میزان بدهی ملی می‌افزاید، اقتصاد با مشکلات متعددی روبه‌رو می‌شود:

- سرمایه‌گذاران که از توانایی دولت در پرداخت بهره بدهی ملی مطمئن نیستند سرمایه خود را از کشور مقروض بیرون می‌برند.  
- نظام بانکداری داخلی و بین‌المللی از دادن وام‌های تازه به دولت خودداری می‌کند.

و اگر این وضع ادامه یابد، کشور با بحران در تراز پرداخت‌های خارجی روبه‌رو می‌شود. اگر اقتصاد گرفتار این مشکل، از کشورهای جهان پیرامونی باشد که برای دریافت «کمک» به بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مراجعه می‌کند، این دو مؤسسه در برابر پذیرش برنامه تعدیل ساختاری از سوی کشور مقروض، به آن وام می‌دهند. با تفاوتهای اندک، نتیجه اجرای سیاست تعدیل ساختاری در کشورهای پیرامونی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- کاسته شدن از مصرف اکثریت مردم؛

- کاسته شدن از میزان واقعی مزد؛

- کاسته شدن از ارزش پول ملی؛

- انهدام بخش دولتی؛

- واگذار شدن شرکت‌های عمومی و منابع

طبیعی به بخش خصوصی (بیشتر شرکت‌های فراملیتی).

ولی در مورد آمریکا به دلایلی که به اختصار

○ یکی از مواردی که عملیات عراقی‌ها یکسره از سوی آمریکایی‌ها طرح‌ریزی شده بود، عملیات پس‌گرفتن شبه جزیره فاو بود که با کاربرد گسترده سلاح شیمیایی در ۱۹۸۸ صورت گرفت.



بررسی خواهیم کرد، اوضاع به این شکل متحول نشد؛ یعنی اقتصاد آمریکا گرچه هر سال کسری بودجه و کسری ترانز پر داخت‌های چشمگیر دارد ولی به ظاهر نه با مشکل خاصی روبه‌رو می‌شود، نه ناچار است اختیار زندگی اقتصادی خود را به مؤسسات بین‌المللی بسپارد.

چگونه چنین وضعی پیدا شده است؟

برای پاسخ دادن به این پرسش باید مقدمه‌ای به دست داد:

در طول جنگ جهانی دوم، در همان سالهایی که اروپایی‌ها چون لاشخورهای گرسنه به جان هم افتاده بودند، کینز اقتصاددان معروف به نمایندگی دولت انگلستان و دکستر وایت به نمایندگی دولت آمریکا برای ایجاد یک نظام پولی بین‌المللی به مذاکره نشستند. پس از گفت‌وگوهای فراوان، سرانجام در ۱۹۴۴ در برتون وودز طرحی مورد تصویب قرار گرفت که به تشکیل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی منجر شد. در پی گردهمایی برتون وودز، دلار به عنوان پول بین‌المللی تثبیت شد. قرار شد هر اونس طلا معادل ۳۵ دلار باشد و دلار تنها پولی بود که ارزشش مستقیماً با طلا در رابطه بود. برای بیش از ۲۰ سال این نظام بی‌کوچکترین مشکل ادامه یافت. از اواسط دهه ۶۰ سده گذشته تورم ناشی از هزینه‌های تجاوز آمریکا به ویتنام موجب کاهش ارزش دلار شد. برخی از دارندگان غیر آمریکایی دلار - برای نمونه فرانسه در زمان دو گل - دلارهای خود را با قیمت‌های رسمی به طلا تبدیل کردند. ادامه یافتن این فرایند موجب کاهش ذخیره طلای آمریکا شد. و ابتدا در ۱۹۷۱ ارزش طلا به دلار بالا رفت و دو سال بعد، در ۱۹۷۳ آمریکا به رابطه دلار با طلا پایان داد و نظام برتون وودز به صورتی که تشکیل شده بود سقوط کرد. با وجود سقوط نظام برتون وودز:

- دلار همچنان به صورت واحد پول بین‌المللی باقی ماند.

- دولتهای برتون وودز - بانک جهانی و صندوق بین‌المللی - به فعالیت خود ادامه دادند و از ۱۹۸۲ به این سو عملاً به صورت اداره کنندگان اقتصاد کشورهای پیرامونی درآمدند.

واحد پول بین‌المللی بودن دلار امکانات

نامحدودی در اختیار اقتصاد آمریکا قرار داده است. امروزه دو سوم ذخیره ارزی کشورهای جهان به دلار نگهداری می‌شود. ۸۰ درصد معاملاتی که در بازارهای ارز صورت می‌گیرد و مقدارش را ۱۳۰۰ میلیارد دلار در روز برآورد می‌کنند با استفاده از دلار است. نیمی از صادرات جهان با دلار تأمین مالی می‌شود و همه وام‌های صندوق بین‌المللی پول به دلار پرداخت می‌شود. ۳۰ درصد بازار کالاها، از جمله نفت، نیز وسیله مبادله بین‌المللی، دلار است. ارجون مخیجانی عقیده دارد که کشورهای نفت خیز خاور میانه یعنی ایران و عربستان «راهی غیر از این نداشتند مگر اینکه همچنان از دلار برای معاملات نفت استفاده کنند چون واحد پولی دیگری نبود». ۳۱ ولی به گمان من واقعیت چیز دیگری است که به آن خواهیم رسید.

تردیدی نیست که با وضعی که بر جهان حاکم است تقاضا برای دلار بسیار بالاست و همگان در این اقتصاد جهانی شده باید از هر راه ممکن به دلار دسترسی پیدا کنند تا بتوانند هم به ذخیره ارزی خود و سامان بدهند و هم بهای کالاهای خریداری شده خود را در بازارهای بین‌المللی بپردازند.

ولی غیر از آمریکا، دیگران از چه راه‌هایی می‌توانند دلار به دست بیاورند؟

راه ساده این است که کشورها به صدور کالا و خدمات به آمریکا دست می‌زنند و آمریکا نیز در برابر آنچه از جهان می‌گیرد، به آنها دلار می‌دهد و این دلارها هم در نظام جهانی به جریان می‌افتد. هر چه تقاضای جهانی برای دلار بیشتر باشد آنها باید کالاها و خدمات بیشتری به آمریکا صادر کنند و آمریکا هم در مقابل می‌تواند دلارهای بیشتری چاپ کند و در اقتصاد جهان به جریان بیندازد.

هر چه هزینه تولید این کالاها و خدمات باشد، تولید دلار هزینه‌ای تقریباً معادل هیچ دارد و این نکته در عمل به این معناست که آمریکا این همه کالاها و خدمات وارداتی را رایگان از بقیه جهان تحویل می‌گیرد. نظر به این که بخش عمده این دلارها در خارج از آمریکا به جریان می‌افتد، آمریکا می‌تواند همان گونه که در چند دهه گذشته عمل کرده است، هر سال کسری ترانز پرداخت‌های بیشتری داشته باشد و به ازایش دلار

○ گرچه امروز استفاده  
صدام از سلاح شیمیایی  
یکی از چندین و چند جرم  
حکومت او معرفی  
می‌شود، ولی در یک جلسه  
پرسش در مجلس سنای  
آمریکا در ۱۹۹۵ به تصادف  
روشن شد که مواد اولیه  
سلاحهای شیمیایی صدام از  
سوی آمریکا به عراق ارسال  
شده بوده است.

تأمین مالی کنند؟

مارتین ولف که برای روزنامهٔ تایمز مالی قلم می‌زند در این باره نکته‌سنجی‌های جالبی دارد. به نوشتهٔ ولف، کل بدهی خارجی آمریکا در پایان سال ۲۰۰۰ معادل ۲۱۸۷ میلیارد دلار، اندکی بیش از ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا بوده است. کسری تراز پرداخت‌ها در ۲۰۰۱ معادل ۴۱۰ میلیارد دلار بوده و نتیجه آن که در پایان ۲۰۰۱ بدهی‌های خارجی آمریکا به ۲۶۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. با توجه به سیاستی که بانک مرکزی آمریکا در پیش گرفته است - یعنی می‌کوشد با وام ارزان و بیشتر کردن تقاضا به بحران پایان دهد - به احتمال زیاد کسری تراز پرداخت‌ها افزایش خواهد یافت. در همین راستا بر پایهٔ برآورد مؤسسه گلدمن ساکس، تا سال ۲۰۰۶، کسری تراز پرداخت‌ها به ۷۳۰ میلیارد دلار خواهد رسید. ولف ادامه می‌دهد که به این ترتیب تا ۵ سال بعد، میزان بدهی خارجی آمریکا به ۵۸۰۰ میلیارد دلار یا ۴۶ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا یا ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی بقیهٔ کشورهای جهان خواهد رسید. پیش شرط ادامه یافتن وضع به صورت کنونی این است که ارزش دلار در بازار سقوط نکند. پژوهش دیگری که در ۱۹۹۹ صورت گرفت، میزان بدهی خارجی آمریکا در سال ۲۰۱۰ معادل ۶۴ درصد تولید ناخالص داخلی برآورد کرد. مقدار واقعی کسری تراز پرداخت‌های سالانه هر چه باشد (صندوق بین‌المللی پول میزانش را در ۲۰۰۱ اندکی کمتر، یعنی ۳۹۲ میلیارد دلار برآورد کرد)، ناگفته روشن است که باید کشورهای دیگر جهان برای تأمین مالی آن، مازاد تجاری کافی داشته باشند. ولی به ادعای صندوق بین‌المللی پول، وضع در مورد بقیهٔ کشورهای جهان به این صورت است:

#### مازاد تجاری کشورهای جهان

ژاپن	۹۱ میلیارد دلار
کشورهای نو صنعتی شده	۴۴ میلیارد دلار
آسیا	
دیگر کشورهای آسیایی	۲۴ میلیارد دلار
کشورهای صادر کنندهٔ نفت	۵۱ میلیارد دلار
اتحادیهٔ اروپا	۱ میلیارد دلار

بیشتری چاپ کند. برای مثال، کسری تراز پرداخت‌های آمریکا که در دورهٔ بوش (پدر) در ۱۹۹۱ معادل ۴/۴ میلیارد دلار بود اکنون در دورهٔ بوش (پسر) به ۴۴۵ میلیارد دلار، یعنی صدویک برابر یا معادل ۴ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یافته است. پیش از بلندپروازی‌های بی‌حساب اخیر آقای بوش، کارشناسان اقتصادی عقیده داشتند که تا سال ۲۰۰۶ کسری تراز پرداخت‌های آمریکا به ۷۳۰ میلیارد دلار خواهد رسید. به عبارت دیگر، برای ادارهٔ اقتصاد لازم است آمریکا روزی ۴ میلیارد دلار از بازارهای جهانی وام بگیرد. دو میلیارد دلار برای تأمین مالی کسری تراز پرداخت‌ها لازم است و دو میلیارد دلار دیگر نیز به واقع خروج روزانهٔ سرمایه از آمریکا است. هیچ کشوری در جهان نمی‌تواند به این شیوه از کیسهٔ بقیهٔ مردم جهان «اقتصاد شکوفا» داشته باشد. البته ادعاهای خنده‌آور نشویلبرال‌های وطنی و اروپایی که مصرف‌زدگی بیمارگونهٔ اقتصاد آمریکا را مسبب شکوفایی اقتصاد بقیهٔ جهان می‌دانند را نمی‌توان و نباید جدی گرفت. واقعیت این است که «رفاه آمریکایی» نه نتیجهٔ ادارهٔ معقول و منطقی اقتصاد، بلکه پیامد هژمونی دلار در مناسبات پولی دنیاست. برای حفظ همین هژمونی بود که شماری از اقتصاددانان برجستهٔ آمریکایی در برخورد با ناهنجاری پولی در برخی از کشورهای پیرامونی خواهان «دلاری کردن» - پذیرش دلار به عنوان واحد پول و کنار نهادن پول ملی - این اقتصادها شدند.<sup>۳۲</sup> این سیاست، اگر برای این کشورها سودی نمی‌داشت دستکم این حسن را داشت که تقاضا برای دلار در بازارهای جهانی افزایش یابد. با توجه به نیاز روزانهٔ آمریکا به ۴ میلیارد دلار وام، بی‌درنگ با دوبرسش اساسی رویه‌رو می‌شویم:

- با شرایطی که بر اقتصاد اتحادیهٔ اروپا - بویژه آلمان - و ژاپن و کشورهای آسیای جنوب شرقی حاکم است آیا چنین منابع مالی عظیمی در اقتصاد بقیهٔ جهان وجود دارد؟

- حتی اگر این منابع مالی موجود باشد، آیا با بدهی ۲۲۰۰ میلیارد دلاری آمریکا که هر سال بیش از ۲۰ درصد بر آن افزوده می‌شود بقیهٔ کشورهای جهان آماده‌اند به این اقتصاد بیمار باز هم قرض بدهند و مصرف‌زدگی بیمارگونهٔ آمریکا را

○ يك ماه پس از جنایت هولناك صدام در حلبچه بود كه آمریکایی‌ها به دفاع از او، كشتی ایرانی را در خلیج فارس غرق کردند.

بر اساس برآورد صندوق، مازاد جهان در سال ۲۰۰۱ تنها ۱۸۲ میلیارد دلار بوده است. تفاوت موجود میان مازاد بقیه کشورهای جهان و کسری تراز پرداخت‌های آمریکا نیز به احتمال زیاد نشان دهنده صادرات به ثبت نرسیده یا فرار سرمایه از کشورهای پیرامونی است. با وجود این اختلاف، به واقع روشن نیست که کسری تراز پرداخت‌های آمریکا چگونه تأمین مالی می‌شود. آن چه می‌دانیم این است که تا کنون آمریکا برای تأمین کسری تراز پرداخت‌های خود با مشکلی روبه‌رو نشده است.

ولی آیا این وضع می‌تواند ادامه داشته باشد؟ پاسخ این پرسش به احتمال زیاد منفی است. ارزش گفتن دارد که در سال ۲۰۰۰، کل بهره‌ای که آمریکا برای بدهی بیش از ۲۰۰۰ میلیارد دلاری خود پرداخته، تنها ۹/۶ میلیارد دلار بوده است. البته احتمال می‌رود که این رقم افزایش یابد. از جمله عواملی که برای این وضع می‌توان ذکر کرد این است که ترکیب سرمایه‌ خارجی وارداتی به آمریکا دستخوش تغییر شده است؛ یعنی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از ۲۲۱ میلیارد دلار در ۲۰۰۰ به ۲/۱ میلیارد دلار در ۲۰۰۱ کاهش یافته ولی خرید اوراق قرضه آمریکا که باید به افزایش بهره پرداخت - از ۲۷۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۴۰۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ افزایش یافته است. و اما چه عواملی ممکن است این شرایط را تغییر بدهد؟ در نیمه نخست سال ۲۰۰۲، کالاها و خدمات صادر شده از آمریکا معادل ۷۵ درصد واردات به آمریکا بوده است. از سوی دیگر، می‌دانیم که به ازای هر یک درصد رشد اقتصادی، واردات آمریکا ۱/۷ درصد افزایش می‌یابد. به این ترتیب، اگر اقتصاد آمریکا رشدی معادل ۳/۵ درصد در سال داشته باشد - که بعید به نظر می‌رسد - در آن صورت رشد واردات به آمریکا ۶ درصد می‌شود. برای این که با این مقدار واردات میزان کسری تراز پرداخت‌ها ثابت بماند صادرات آمریکا باید سالی ۸ درصد رشد داشته باشد. با توجه به سوابق می‌دانیم که صادرات آمریکا معمولاً به اندازه رشد اقتصادی بقیه جهان افزایش می‌یابد. به این ترتیب اگر اقتصاد بقیه جهان به همان اندازه‌ای که در ۲۰ سال گذشته رشد داشته،

رشد کند، در آن صورت صادرات آمریکا تنها می‌تواند ۳/۵ درصد افزایش یابد و این مقدار رشد صادرات برای ثابت نگهداشتن کسری تراز پرداخت‌ها کافی نیست. برای پر کردن شکافی که پیش می‌آید، لازم است ارزش دلار کاهش یابد و این جاست که اگر چنین چیزی پیش بیاید، مشکل اساسی بروز خواهد کرد. آیا سرمایه‌گذاران با وجود کاهش ارزش دلار همچنان ذخیره‌های خود را به صورت دلار حفظ خواهند کرد؟ به عبارت دیگر، آیا هژمونی دلار برقرار خواهد ماند یا این که سرمایه‌گذاران با فروش دلار در اندازه کلان، فرایند کاهش ارزش آن را شدت خواهند بخشید؟ اگر چنین شود، به احتمال زیاد، هژمونی دلار پایان می‌یابد و برای اقتصاد آمریکا مشکلات عدیده و غیر قابل پیش‌بینی پدید خواهد آمد. ۳۳

تأمین مالی نیازهای سیری‌ناپذیر اقتصاد آمریکا به حفظ هژمونی دلار بستگی تام و تمام دارد. یعنی با حفظ هژمونی دلار، آمریکا از دوره‌ای می‌تواند همانند نیم سده گذشته نیازهای مالی خود را با حداقل دردسر اقتصادی برآورده سازد:

- اولاً همان گونه که پیشتر گفته شد، واداشتن کشورهای پیرامونی و غیر پیرامونی به حفظ ذخیره‌های ارزی خود به صورت دلار. جالب است که هر چند آمریکا تنها ۱/۳ درصد تولید ناخالص داخلی خود را به صورت ذخیره حفظ می‌کند ولی به همت سازمان‌های بین‌المللی «بی طرف» و همچنین بی‌ثباتی مالی، این کشورها ناچارند بین ۷ تا ۱۴ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به صورت ذخیره دلاری در آورند.

- ثانیاً، فرار سرمایه از کشورهای پیرامونی به آمریکا. بی‌این که نیازی به توطئه و سرکوب باشد، با طرح برنامه قتل عام اقتصادی تعدیل ساختاری در این کشورها که پیامدش ناراضی گسترده سیاسی و اجتماعی است، ناامنی اقتصادی افزایش یافته و فرار سرمایه از این کشورها بیشتر شده است. این سرمایه‌های فراری حتی وقتی در بانکهای اروپا جا خوش می‌کند عمدتاً به صورت ودیعه‌های دلاری در می‌آید.

در این اقتصاد جهانی شده که برپاشنه دلار می‌چرخد، از دوره‌ای می‌توان دلار لازم را به دست آورد:

○ اگر داشتن سلاح کشتار جمعی جرم باشد که هست، آمریکا، انگلیس، فرانسه و روسیه دارندگان اصلی این گونه سلاح‌ها در جهانند. حتی در منطقه نیز، هند و پاکستان و اسرائیل صاحب سلاح اتمی هستند.

صنوع کالا و خدمات به بازارهای سیری ناپذیر آمریکا که بیشتر به آن اشاره شد؛  
- اگر چنین مازاد تجاری موجود نباشد، کشور پیرامونی برای بازسازی ذخیره ارزی خود یا حتی تأمین مالی واردات خویش، دلار را با نرخ بهره‌ای که گاه تا ۱۸ درصد افزایش می‌یابد از بازارهای مالی آمریکا وام بگیرد. گرچه حیرت‌انگیز است، ولی دلاری که با این نرخ وام گرفته می‌شود، بویژه بخشی که برای بازسازی ذخیره ارزی است، صرف خرید اوراق قرضه دولت آمریکا می‌شود که نرخ بهره‌اش تنها ۳ درصد است.  
به عبارت دیگر، اقتصاد آمریکا با یک تیر دو نشان می‌زند:

- برای دلارهایی که بر پایه مسئولیت‌گریزی اقتصادی چاپ می‌کند، ایجاد «تقاضا» و از سقوط ارزش آن جلوگیری می‌کند؛  
- در این رهگذر از کیسه کشورهای فقیر جهان ثروت انبوهی می‌کند و «سرزمین فرصت‌ها» نام می‌گیرد.

در برخورد به این وضع است که دو اقتصاددان آمریکایی در کتاب درسی اقتصاد کلان خود این دیدگاه خنده‌آور را مطرح می‌کنند که «کسری مزمن تراز پرداخت‌های آمریکا نشانه عدم تعادل نیست»، به گفته این دو اقتصاددان، غیر آمریکاییان «دلار را بیشتر طالب هستند تا کالاهای آمریکایی که با این دلارها می‌توان خرید. ما به صورت بانکدار جهان درآمده‌ایم. یعنی ما به همان صورتی که کشورهای دیگر اتومبیل و دوربین عکاسی عرضه می‌کنند، دلار عرضه می‌کنیم». و ادامه می‌دهند، «به یک تعبیر، دلار عمده‌ترین قلم صادراتی آمریکا است و آمریکایی‌ها در بازپرداخت کسری تراز پرداخت‌های خود سود کلان می‌برند». دلیل این سود بردن هم روشن است و ابهامی ندارد. «هزینه تولید دلار بسیار بسیار ناچیز است و اقتصاد آمریکا در فرایند عرضه کردن پول بین‌المللی، مقدار کلانی سود ناشی از چاپ پول به دست می‌آورد».<sup>۳۴</sup>

البته دانیل گریسولد که نایب رئیس مرکز مطالعات سیاست‌های بازرگانی در مؤسسه آمریکایی Cato است، نظریات بدیع تری دارد. در کتابی که در ۲۰۰۱ منتشر کرد، گریسولد

«رکوردهای شکنی آمریکا در کسری تراز پرداخت‌ها» را «نماد قدرت اقتصادی» می‌داند. چون به عقیده او علت این که کسری تراز پرداخت‌های آمریکا از ۲۷۰ میلیارد دلار در ۱۹۹۹ به ۳۷۰ میلیارد دلار در ۲۰۰۰ رسیده آن است که «اقتصاد پویای آمریکا میزان بیشتری سرمایه‌گذاری خارجی جلب کرده است». او ادامه می‌دهد که درست است که خالص حساب آمریکا با بقیه جهان این است که غیر آمریکایی‌ها مالک ۱۵۰۰ میلیارد دلار دارایی در آمریکا هستند ولی نیمی از آن بدهی نیست بلکه سرمایه‌گذاری در اقتصاد آمریکاست. این هم البته رقم مهمی نیست چون تنها معادل ۱۶ درصد تولید ناخالص داخلی است. البته گریسولد معتقد است که خالص پرداختی آمریکا بابت بدهی خارجی در ۱۹۹۹ تنها ۲۰ میلیارد دلار بوده است. نتیجه‌گیری گریسولد این است که «بهترین سیاست، نادیده گرفتن کسری تراز پرداخت‌هاست. حتی اگر مقدارش زیاد به نظر بیاید». تازمانی که «پس انداز کنندگان جهان، آمریکا را بهشت سودآوری برای سرمایه‌گذاری خود می‌پندارند کسری تراز پرداخت‌ها ادامه خواهد یافت و آمریکایی‌ها نیز از این بابت وضع‌شان بهبود خواهد یافت».<sup>۳۵</sup>

و تمام مسئله البته همین است که تا کی پس انداز کنندگان جهانی آمریکا را بهشت سودآوری برای سرمایه‌گذاری خود خواهند دانست؟ پروفیسور توماس بارنت که در کالج جنگ‌های دریایی آمریکا تدریس می‌کند راهی ساده‌تر برای توضیح این وضع یافته است. به عقیده او «ما این تکه‌های کوچک کاغذ سبز رنگ ۳۶ را با زنجیره‌ای از کالاهای خیره‌کننده از آسیا مبادله می‌کنیم. ما به این اندازه می‌فهمیم که این مبادله آشکارا غیر عادلانه خواهد بود اگر در کنار این تکه‌های کوچک کاغذ سبز رنگ چیز با ارزش دیگری به آنها ندهیم. محصولی که ما عرضه می‌کنیم ناوگان پر قدرت آمریکا در اقیانوس اطلس است. حالا این معامله کاملاً عادلانه است».<sup>۳۷</sup> دلیل «قابل قبولی» به نظر می‌آید، ولی واقعیت این است که شمار روزافزونی از کشورها، حضور نظامی آمریکا را نه عامل صلح و ثبات جهانی که مسبب بی‌ثباتی و جنگ و درگیری می‌دانند. بدیهی است

○ آمریکایی کوشد برای مشکلات اقتصادی آمریکا و جهان راه حل نظامی بیابد و همین است که آینده را بسیار مخاطره‌انگیز می‌کند؛ چون بی‌گمان، برنامه گسترش طلبی آمریکا دستکم در کوتاه‌مدت می‌تواند این بحران را تشدید کند و پرسش این است که آیا «امپراتوری آمریکا» به آن اندازه دوام می‌آورد تا از منافع احتمالی درازمدت بهره‌مند شود؟



دلار واحد پول آن است و وجود ندارد. از سوی دیگر، دلار تنها واحد پول جهان است که ارزش آن را با عوامل اقتصادی نمی توان توضیح داد. به سخن دیگر، علت اصلی بالا بودن ارزش دلار نه اقتصاد، که سیاست آمریکا، و به عبارت دیگر هژمونی دلار است. و اما با از میان رفتن این هژمونی، کاهش ارزش دلار، از جمله باعث می شود که بهای اقلام وارداتی به بازارهای آمریکا افزایش یابد. به سخن دیگر، مقدار تورم در آمریکا بالا خواهد رفت. از آن گذشته، همانند دیگر کشورها، آمریکا دیگر نمی تواند کسری مزمن تراز پرداختها داشته باشد؛

- با کاهش ارزش دلار، عرضه دلار در بازارهای جهانی افزایش می یابد و به کاهش بیشتر ارزش آن منجر خواهد شد. علت افزایش عرضه هم این است که در واکنش به سقوط ارزش دلار، کشورهایی که ذخیره ارزی دلاری دارند برای پرهیز از ضرر و زیان بیشتر می کوشند آن ذخایر را به واحدهای پولی دیگر که ارزش پائینتری دارند تبدیل کنند؛

- برای نخستین بار در ۵۰ سال گذشته، آمریکا نمی تواند واردات عظیم خود را تنها با چاپ پول تأمین مالی کند و باید در برابر آنچه از بقیه کشورها می خرد، به آنها کالا و خدمات آمریکایی صادر کند. اگر چنین کاری عملی نباشد، میزان واردات به آمریکا باید کاهش یابد که بر سطح تورم و زندگی در آمریکا آثار قابل توجهی خواهد داشت؛

- اگر سقوط ارزش دلار ادامه یابد، سقوط باز هم بیشتر بازار سهام را به دنبال خواهد داشت که یکی از پیامدهایش ورشکستگی شرکت های آمریکایی خواهد بود.

بدین سان، آنچه برای آمریکا اهمیت حیاتی دارد حفظ هژمونی دلار در جهان است و تا زمانی که این هژمونی حفظ شود دلیلی ندارد که پیش نگرهای های یاد شده صورت واقعیت بگیرد.

گذشته از مذاکرات کینز- وایت در ۶۰ سال پیش، آمریکا برای حفظ این هژمونی چه کرده است؟

بیشتر به اشاره گفتیم که نیمی از صادرات جهان با استفاده از دلار تأمین مالی می شود. این راه

که برخلاف ادعای بارنت، این معامله همچنان آشکارا غیر عادلانه باقی می ماند. دلیل این امر هم این است که هژمونی و ارزش دلار - که با عوامل اقتصادی قابل توضیح نیست - در بازارهای جهانی حفظ شده است.

البته ورود سرمایه های فراری به آمریکا (و به مقدار کمتر به انگلیس) برای این اقتصادها بی برکت نیست؛

- نرخ بهره را در این کشورها پایین نگه می دارد؛  
- ارزش واحد پول (دلار و لیره) را بالا می برد.

اگر چه پول گران برای صادر کنندگان مطلوب نیست، ولی هزینه واردات از بقیه جهان را (به دلار و لیره) کاهش می دهد. یعنی کشورهای صادر کننده به این دو کشور باید برای دست یافتن به مقدار مشخصی دلار یا لیره کالاها و خدمات بیشتری به آنها عرضه کنند. به سخن دیگر، نرخ مبادله بازرگانی به سود آمریکا و انگلیس و به زیان بقیه جهان تغییر می کند.

با این تفاسیل روشن است که اگر دلار به صورت کنونی مقبولیت جهانی نداشته باشد - یعنی هژمونی دلار ترک بردارد - سقوط اقتصادی آمریکا گریزناپذیر می شود. پیش از آن که به فرایند احتمالی پایان یافتن هژمونی دلار بپردازیم لازم است مختصری از پیامدهای پایان یافتن هژمونی دلار بگویم.

## پیامدهای اقتصادی پایان یافتن

### هژمونی دلار:

اگر هژمونی دلار پایان یابد، یعنی دلار دیگر مقبولیت همگانی کنونی را نداشته باشد، مشکلات چندی برای اقتصاد آمریکا پیش خواهد آمد:

- آمریکا بخش عمده ای از «پارانه» دریافتی از بقیه جهان را از دست خواهد داد. یعنی وقتی به صورت «بانکدار جهان» نباشد، سودهای ناشی از چاپ بی حساب پول هم وجود نخواهد داشت؛

- با کاهش تقاضا برای دلار - البته با پایان یافتن هژمونی دلار، از این سرانجام گریزی نیست - ارزش دلار سقوط خواهد کرد. دلار به احتمال زیاد تنها واحد پولی دنیاست که هیچ نسبت و رابطه ای میان مقدار در گردش آن و نیاز اقتصاد آمریکا که

○ «از مارچ ۲۰۰۰ به این سو ارزش سهام ۵۰۰ شرکت بزرگ آمریکا بیش از ۴۰ درصد سقوط کرده و در نتیجه ۷۰۰۰ میلیارد دلار از ثروت آمریکایی ها، یعنی ثروتی معادل دو سوم تولید ناخالص داخلی سالانه، از بین رفته است، با این همه، هنوز بهای سهام بیش از اندازه زیاد است».

شرکت‌های صنعتی آمریکا ۶۷ درصد کاهش داشته است. کاهش سودآوری به این میزان نه فقط پیامدهای زیادی دارد بلکه رفته رفته به این معنا خواهد بود که آمریکا دیگر «بهشت موعود» سرمایه‌گذاران نیست؛

- رسوایی حساب‌سازی چندین شرکت بسیار بزرگ آمریکایی (نام ۲۷ شرکت تاکنون افشاء شده است) که وضع مالی خود را مطلوب‌تر از آنچه به واقع بوده نشان داده‌اند، سرمایه‌گذاران خارجی را بیش از همیشه نگران آینده کرده است. این شک وجود دارد که شمار شرکت‌های حساب‌ساز از آنچه افشاء شده است بسیار بیشتر بوده باشد؛

- اتحادیه اروپا از نظر اقتصادی همسطح آمریکاست و امکانات جذابی برای سرمایه‌گذاری خارجی عرضه می‌کند. گذشته از آن، در آینده بسیار نزدیک قرار است ده کشور دیگر اروپایی - بیشتر از اروپای شرقی - به این اتحادیه بپیوندند که این امر به اهمیت اقتصادی اتحادیه خواهد افزود؛

- برای سرمایه‌گذارانی که همه امکانات خویش را به صورت دلار در آورده‌اند، ظهور یورو به عنوان یک واحد پول بین‌المللی موازی، فرصت مغتنمی است که برای پخش کردن ریسک، دستکم بخشی از سرمایه خود را به صورت یورو در آورند. در این جا باید به سه نکته اشاره شود:

- اگر اتحادیه اروپا یورو را به عنوان یک پول بین‌المللی تثبیت کند، چنین سرانجامی برای هژمونی دلار بسیار خطرناک است. بسته به میزان مقبولیت یورو به عنوان یک پول بین‌المللی، بخشی از سود ناشی از چاپ پول به جای آمریکا نصیب اتحادیه اروپا خواهد شد.

- گذشته از عوامل محلی، نیوستن انگلیس به یورو به واقع ترجمان کارشکنی دولت انگلیس در ایجاد و قدرت گرفتن یورو است که با مواضع کنونی این دولت در همراهی کور کورانه با تجاوز آمریکا همخوانی کامل دارد. این که دولت انگلیس با پیش کشیدن شرایط بسیار کش‌دار و غیر قابل تبیین، عضویت خویش در نظام پولی اروپا را به آینده‌ای نامعلوم پرتاب کرده است در همین راستا قابل درک است.

- این نیز گفتن دارد که تناقضات امپریالیستی

می‌دانیم که بر اساس یک قرارداد سری میان آمریکا و سران کشورهای عضو اوپک (بیشتر عربستان و به احتمال زیاد شاه سابق ایران) در نخستین سالهای دهه ۷۰ از سده گذشته، همه معاملات نفت باید به دلار صورت گیرد.<sup>۳۸</sup> با توجه به اهمیت نفت روشن است که معاملات نفت در جهان چه تقاضای عظیمی برای دلار ایجاد خواهد کرد. گرچه در همان سالها رهبران بی‌قابلیت اوپک، افزایش قیمت نفت را نتیجه «رهبری داهیان» خویش می‌پنداشتند ولی اکنون روشن شده است که برای راضی کردن ارباب چنین امتیاز عجیبی به او داده بوده‌اند. این نکته نیز گفتنی است که شماری از پژوهشگران حتی افزایش بهای نفت را در همان سالها بخشی از سیاست آمریکا برای ضربه اقتصادی زدن به ژاپن، آلمان، و فرانسه (واردکنندگان بزرگ نفت و رقبای اقتصادی آمریکا) می‌دانند که به «دست توانای» رهبران بی‌قابلیت اوپک انجام گرفته است.<sup>۳۹</sup>

تازمانی که این قرارداد سری اجرا شود، وضع مسلط دلار ادامه خواهد یافت؛ ولی شواهدی وجود دارد که برای سیاست‌پردازان آمریکایی بسیار مخاطره‌آمیز است.

تا آن جا که من می‌دانم، برای نخستین بار ایران در پی اشغال سفارت آمریکا در تهران در ۱۹۸۰ تهدید کرد که ذخیره‌های دلاری خود را به واحدهای پولی دیگر تبدیل خواهد کرد. واکنش آمریکا مسدود کردن دارایی‌های ایران در بانک‌های آمریکا بود که هنوز موضوع پس از گذشت ۲۵ سال بطور کامل حل و فصل نشده است.<sup>۴۰</sup>

در چند سال گذشته، تحولات دیگری هم در جهان رخ داده است که در این زمینه عمده‌ترین آن توافق ۱۲ کشور اروپایی برای ایجاد پول واحد، یورو، است. از همان آغاز روشن بود که اروپاییان که از مفت‌خواری درازمدت اقتصاد آمریکا با خبر بودند با ایجاد یورو می‌خواهند از این خوان یغما بی‌بهره نمانند. به سخن دیگر، گذشته از بحث‌های نظری اندر فواید پول واحد، هدف درازمدت، ایجاد یک واحد پول بدیل بین‌المللی در برابر دلار بوده است. گذشته از این عامل، به عوامل دیگری می‌توان اشاره کرد که باعث تضعیف موقعیت دلار شده است:

- در فاصله سالهای ۱۹۹۷ و ۲۰۰۲، سودآوری

○ باتفاوتهایی اندک، نتیجه اجرای سیاست تعدیل ساختاری در کشورهای پیرامونی رامی توان چنین خلاصه کرد: کاسته شدن از مصرف اکثریت مردم، کاسته شدن از میزان واقعی مزد، کاسته شدن از ارزش پول ملی، انهدام بخش دولتی، واگذار شدن شرکت‌های عمومی و منابع طبیعی به بخش خصوصی (بیشتر شرکت‌های فراملیتی).

میان آمریکا و اتحادیه اروپا تاریخچه دراز دامنی دارد. در ۱۹۹۲، پنتاگون در «راهنمای برنامه‌ریزی دفاعی»<sup>۴۱</sup> از «خطر بالقوه آلمان و ژاپن» سخن گفت و افزود «رقابت جهانی اینان با آمریکا به صورت بحران بر سر منافع ملی و حتی رقابت نظامی در آمده است». نتیجه گیری در این سند مهم این بود که آمریکا باید از هیچ کوششی برای جلوگیری از نقش مستقل اروپا خودداری نکند. دو سال بعد، در ۱۹۹۴، بخش تحقیقاتی کنگره آمریکا ضمن موافقت با پیشنهادهای پنتاگون مدعی شد که «ادغام اقتصادی اروپا» برای منافع آمریکا پیامدهای منفی زیادی خواهد داشت.<sup>۴۲</sup>

با توجه به این مسائل می‌توان انگیزه اصلی فرانسه، آلمان و بلژیک را در مخالفت با حمله به عراق درک کرد.

با این همه، به نظر می‌رسد که زمان به سود آمریکا نیست.

### علل اصلی یورش به عراق:

هنوز پرسش اصلی این بررسی بی‌پاسخ مانده است که چرا آمریکا عراق را بعنوان هدف یورش تازه خود برگزیده است. در صفحات پیش نشان داده شد که عواملی که اعلام شده است نمی‌تواند علت اصلی این یورش و تجاوز باشد. پس علل واقعی کدامند؟

بی‌گفتگو باید تا کنون روشن شده باشد که برای حفظ هژمونی دلار لازم است آمریکا، بخش چشمگیری از نفت خاورمیانه را در کنترل خود داشته باشد و به همین وسیله با «شیطنتهای احتمالی» اوپک از جمله حذف احتمالی دلار از معاملات نفت یا دستکم کاستن از نقش آن مقابله کند.

در آوریل ۱۹۹۷ مؤسسه سیاست‌پردازی عمومی جیمز بیکر در دانشگاه رایس در یک پروژه تحقیقاتی به بررسی امنیت آتی آمریکا در زمینه انرژی پرداخت و نتیجه گرفت که خطر عمده‌ای که امنیت آتی آمریکا را در عرصه انرژی تهدید می‌کند «خطر ایران و عراق» در منطقه است و بویژه درباره خطر نظامی عراق به دولت آمریکا هشدار داد. پس از انتخابات مخدوش سال ۲۰۰۰، دولت بوش از مؤسسه مزبور خواست که تحقیق تازه‌ای درباره

همان موضوع انجام دهد. در آوریل ۲۰۰۱ دولت آمریکا نتیجه گرفت که خطر صدام «در حد غیر قابل پذیرش زیاد است» و در نتیجه، «مداخله نظامی ضروری است». در گزارش دومی که مؤسسه پژوهشی جیمز بیکر داد آمده است: «صدام حسین نشان داده است که می‌خواهد از سلاح نفت استفاده کند». در نتیجه، «بازنگری فوری در سیاست برخورد با عراق ضروری است».<sup>۴۳</sup> چند ماه پیش از آغاز ریاست جمهوری بوش در ژانویه ۲۰۰۱ گزارش دیگری از سوی گروهی که زیر عنوان «پروژه قرن جدید آمریکا»<sup>۴۴</sup> کار می‌کنند منتشر شد که در شکل‌گیری سیاست جدید آمریکا نقش تعیین‌کننده داشت. از پایه‌گذاران این گروه می‌توان به ریچارد پریل، دیک چینو (معاون بوش)، دونالد راسفلد (وزیر دفاع)، پل ولفوویتز (معاون وزیر دفاع)، ویلیام بنت (وزیر آموزش و پرورش در دوره ریگان)، دلمی خلیل‌زاد (نماینده ویژه آمریکا در افغانستان) و بالاخره جب بوش (برادر جورج بوش که فرماندار ایالتی است) اشاره کرد. عنوان گزارش این گروه، «بازسازی دفاع آمریکا: استراتژی، نیروها و منابع برای یک سده جدید»<sup>۴۵</sup> نام داشت و نکات عمده‌اش را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

- آمریکا برای چند دهه کوشید تا نقش دائمی تری در منطقه خاورمیانه پیدا کند. «در حالی که اختلافهای حل نشده با عراق می‌تواند توجیه فوری حضور ما در این منطقه باشد، ولی نیاز به حضور گسترده آمریکا در منطقه بسیار فراتر از مسئله صدام حسین است».

آنچه نشان می‌دهد حمله به عراق ربطی به دلایل مطرح شده از سوی بوش و پلر و دیگر سیاست‌پردازان جنگ طلب غربی ندارد این است که در این گزارش می‌خوانیم: «حتی وقتی صدام از صحنه کنار برود، پایگاه‌های نظامی آمریکا در عربستان و کویت برای همیشه باقی خواهد ماند» و علتش هم ساده و سراسر راست است: «ایران ممکن است خطری به همان بزرگی برای منافع آمریکا باشد»؛

- آمریکا باید بتواند در آن واحد در چند جبهه بجنگد و برای این منظور لازم است هزینه‌های دفاعی ۴۸ میلیارد دلار افزایش یابد؛

○ کسری تراز پرداخت‌های آمریکا که در دوره بوش (پلر) در ۱۹۹۱ معادل ۴/۴ میلیارد دلار بود اکنون در دوره بوش (پسر) به ۴۴۵ میلیارد دلار، یعنی صدویک برابر یا معادل ۴ درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یافته است.

بود، این سخن نغز را گفت که «خوب در این باره فکر کنید. دیوهای من دارند تمام می‌شوند. آدم‌های بد من دارند تمام می‌شوند»<sup>۴۸</sup> در سالهای ۹۰ سده گذشته که آمریکا به دنبال «دشمنان دیو هیبت» جدید می‌گشت، هزینه نظامی کاهش یافته بود و حتی خانم کوندالیزا رایس، مشاور امنیتی بوش، در مقاله‌ای که در سال ۲۰۰۰ چاپ کرد نوشت: «در نبود قدرت شوروی، برای آمریکا دشوار تر از همیشه است که تعریف مناسبی از منافع ملی خود به دست دهد». ولی دو سال بعد، در ۲۰۰۲، خانم رایس در این باره گفت: «فکر می‌کنم مشکلی که در تعریف نقش خویش داشته‌ایم مرتفع شده است. فکر می‌کنم ۱۱ سپتامبر زلزله‌ای بوده که این نقش را مشخص کرده و روشن ساخته است.» و ادامه داد: «اکنون منافع ملی ما در مبارزه با تروریسم، و جلوگیری از انباشت سلاح‌های کشتار جمعی در دست دولت‌های غیر مسئول تعریف می‌شود». شگفت آور این که اقدام تروریستی ۱۱ سپتامبر از دید خانم رایس، «فرصت مغتنمی» است که باید برای تغییر دکتورین آمریکا «مورد بهره‌برداری قرار گیرد».<sup>۴۹</sup>

گرچه روشن است که حمله به عراق بخشی از استراتژی درازمدت امپریالیسم آمریکاست و به عملکرد رژیم صدام چه در برخورد با مردم عراق چه با همسایگان ربطی ندارد، ولی در عین حال، تا آن جا که از منابع گوناگون خبر داریم، در این دوره رژیم صدام و عراق برنامه تسلیحاتی خطرناکی نداشته و بر اثر تحریم ده ساله سازمان ملل در وضع اقتصادی نامطلوبی بوده است.

افزون بر آن چه گفته شد، چه مسائلی ممکن است پیش آمده باشد که مداخله نظامی را ضروری ساخته است؟

با همه تبلیغاتی که از راه رسانه‌های متعدد می‌شود، «جرم نابخشودنی» عراق از دید آمریکا، به گمان من، این است که از نوامبر ۲۰۰۰ عراق دلار را به عنوان واحد پول در معاملات نفت حذف کرد و به جای آن از یورو بهره جست. به نظر کلارك، «صدام با این کار سر نوشت محتوم خویش را رقم زد».<sup>۵۰</sup> مدتی بعد عراق ذخیره ارزی ۱۰ میلیارد دلار خود را در سازمان ملل که در پوشش برنامه نفت برای غذا جمع شده بود به یورو تبدیل

تاکنون بمب اتمی تنها يك سلاح استراتژیک بوده است ولی آمریکا باید به منظورهای تاکتیکی بمب‌های اتمی کوچکتر هم تولید کند که در درگیری‌های معمولی کاربرد داشته باشد. در این گزارش، همچنین آمده است که آمریکا نباید از تولید «سلاح بیولوژیک» غفلت کند؛

آمریکا باید به برنامه تسلیحات فضایی - با ایجاد «پیروهای فضایی آمریکایی» - ارجحیت بدهد؛

وقت آن رسیده است که حضور نیروهای آمریکا در جنوب شرقی آسیا افزایش یابد. این حضور بیشتر «فرایند دموکراتیزه کردن چین» را تقویت خواهد کرد؛

برای مهار کردن حکومت‌ها در کره شمالی، لیبی، سوریه و ایران، ارتش آمریکا باید يك نظام فرماندهی و کنترل جهانی ایجاد کند؛

تهیه کنندگان گزارش آشکارا بر این عقیده‌اند که به هر وسیله ممکن «این قرن آمریکایی» نباید قرن هیچ قدرت دیگری باشد.

حتی متحدان بسیار نزدیکی چون انگلیس، نقشی بیشتر از فرمان‌برداری نخواهند داشت.<sup>۴۶</sup>

برای اجرای این برنامه تهاجم جهانی، فاجعه‌ای همانند حمله به بندر پرل هاربر لازم بود که به صورت حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر روی داد.<sup>۴۷</sup> جالب است که تا به همین جا اغلب برنامه‌های درخواستی «پروژه قرن جدید آمریکا» از جمله افزودن بر بودجه دفاعی، جنگ ستارگان و ساختن بمب‌های اتمی کوچک و یورش به عراق به اجرا درآمده است.

آمریکا که پس از سقوط شوروی دیگر «دشمن دیو هیبت» نداشت و در نتیجه افزودن بر هزینه‌های دفاعی و قبولاندن ضرورت آن به مالیات دهندگان روز به روز دشوارتر می‌شد، پس از ۱۱ سپتامبر این دشمن را یافته است. جنگ با «تروریسم جهانی» که مرزهای مشخصی ندارد، امکانات فراوانی در اختیار جنگ طلبان آمریکایی گذاشته است که این سیاست تجاوزگرانه را توجیه کنند. بی‌شکلی «تروریسم» می‌تواند برای مدت‌های مدید مورد سوءاستفاده این عناصر قرار گیرد. فراموش نکنیم که کولین پاول در ۱۹۹۱، وقتی فرمانده کل ارتش

○ ۵ سال بعد، میزان بدهی خارجی آمریکا به ۵۸۰۰ میلیارد دلار یا ۴۶ درصد تولید ناخالص داخلی آمریکا یا ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی بقیه کشورهای جهان خواهد رسید. پیش شرط ادامه یافتن وضع به صورت کنونی این است که ارزش دلار در بازار سقوط نکند.



هم تضعیف خواهد شد چون نمی‌تواند با کنترل تولید، بهای نفت را افزایش دهد یا از کاهش آن جلوگیری کند. در خبرها همچنین آمده است که نیجریه در همکاری با شرکت‌های نفتی آمریکا می‌خواهد از اوپک کناره‌گیری کند که اگر این چنین شود، آن‌گاه دست آمریکا برای ضربه زدن به اوپک بسیار بازتر خواهد شد.

البته گذشته از نفت، اهمیت سیاسی خاورمیانه هم برای آمریکا بسیار مطرح است. حضور طولانی و حتی دائمی نیروهای نظامی آمریکا در منطقه می‌تواند اهرم فشاری بر ضد ایران و عربستان باشد. در همین راستا، اگر آمریکا بتواند با کنترل کامل عراق، خاورمیانه را در چنگ خود بگیرد، هژمونی دلار را هم تضمین کرده است.

از سوی دیگر، اگر محاسبات مربوط به جنگ عراق نادرست از آب درآید و بهای نفت در کوتاه یا میان‌مدت افزایش یابد و به ۴۰ دلار یا بیشتر برای هر بشکه برسد، اقتصاد ژاپن سقوط می‌کند و با سقوط خویش باعث سقوط دلار خواهد شد. نزدیک به ۱۵ درصد اوراق قرضه آمریکا در اختیار ژاپن است و اگر ژاپن برای نجات بانک‌های ورشکسته خود به فروش گسترده این اوراق قرضه در بازارهای جهانی دست بزند سقوط ارزش دلار حتمی است. مشکل اصلی برای آمریکا از آن‌جا پیش خواهد آمد که اگر چنین بشود دیگران نیز برای جلوگیری از زیان بیشتر به فروش دلار مبادرت خواهند کرد که موجب تسریع سقوط ارزش دلار می‌شود. در آن صورت، دولت آمریکا گذشته از تورم داخلی ناگزیر خواهد بود نرخ بهره را افزایش دهد. افزایش نرخ بهره از نظر تشریحی مسئله آفرین نیست ولی در شرایطی که اقتصاد آمریکا دارد - حجم بسیار زیاد بدهی مصرف‌کنندگان و شرکت‌های آمریکایی - چنین سیاستی باعث ورشکستگی گسترده در اقتصاد آمریکا خواهد شد.

آنچه در سه سال اخیر روی داده، این است که شماری از کشورها کوشیده‌اند خود را از تله دلار برهانند. گذشته از عراق که پیشتر به آن اشاره کردیم، در ژوئیه ۲۰۰۲ اعلام شد که ایران نصف ذخیره ارزی خود را به یورو تبدیل کرده است. چین هم به کار مشابهی دست زد. در فوریه ۲۰۰۳

کرد. البته در مطبوعات رسمی آمریکا و انگلیس سخنی از این مسئله به میان نیامد ولی رادیوی آمریکایی «اروپای آزاد» در ۶ نوامبر ۲۰۰۰ در واکنش به تصمیم عراق مدعی شد که «تصمیم عراق مبنی بر استفاده از یورو به جای دلار کوششی برای مقابله با سخت‌گیری آمریکا درباره تحریم اقتصادی است و عراق به این ترتیب امیدوار است که اروپایی‌ها را به مخالفت با تحریم تشویق کند. ولی این پیام سیاسی برای عراق هزینه بسیار زیادی خواهد داشت».<sup>۵۱</sup> شماری از تحلیل‌گران سیاسی نیز با پیش‌نگری رادیو «اروپای آزاد» موافق بودند. ولی این پیش‌نگری‌ها همه نادرست درآمد. از آن تاریخ تا کتون دلار ۱۷ درصد ارزش خود را در برابر یورو از دست داده و دولت عراق به جای زیان، بهره چشمگیری برده است.

هر چند بوش و تونی بلر بارها با قاطعیت ارتباط یورش به عراق با موضوع نفت را رد کرده‌اند ولی به گزارش وال استریت جورنال نمایندگان کاخ سفید، وزارت دفاع و وزارت خارجه، با نمایندگان چند شرکت بزرگ نفتی آمریکا از جمله اکسون و تکزاکو برای افزایش تولید نفت عراق پس از سرنگونی صدام برنامه‌ریزی کرده‌اند.<sup>۵۲</sup> البته عراق از سوی دیگر، با فرانسه، چین، روسیه، ایتالیا، برزیل و مالزی قرارداد‌های متعددی امضا کرده است که به علت تحریم اقتصادی به اجرا در نیامده است. بسیار محتمل است که اگر آمریکا در این یورش، مطابق برنامه‌ای که دارد پیروز شود، این قراردادها را لغو کند. گفتگوهای پشت پرده حاکی است که آمریکا به فرانسه، روسیه و چین وعده داده است که به شرط حمایت از خواسته‌های آمریکا در مذاکرات شورای امنیت، در بهره‌گیری از منابع نفتی عراق سهم خواهند شد. ولی می‌دانیم که این همکاری دستکم از سوی فرانسه صورت نگرفته است. ذخیره نفت عراق را ۱۱۳ میلیارد بشکه تخمین می‌زنند که به راحتی می‌تواند تا ۲۰۰ میلیارد بشکه افزایش یابد. البته اگر پس از جنگ، آمریکا تولید نفت عراق را افزایش دهد:

- با بیشتر شدن عرضه نفت، بهای آن در بازار می‌شکند و نفت ارزان به سود آمریکا خواهد بود که روزی تقریباً ۱۰ میلیون بشکه نفت وارد می‌کند؛  
- با در دست گرفتن منابع عظیم نفت عراق، اوپک

### ○ دلار به احتمال زیاد تنها

واحد پولی دنیاست که هیچ نسبت و رابطه‌ای میان مقدار در گردش آن و نیاز اقتصاد آمریکا که دلار واحد پول آن است وجود ندارد. از سوی دیگر، دلار تنها واحد پول جهان است که ارزش آن را با عوامل اقتصادی نمی‌توان توضیح داد. به سخن دیگر، علت اصلی بالا بودن ارزش دلار نه اقتصاد، که سیاست آمریکا، و به عبارت دیگر هژمونی دلار است.

و تولیدکنندگان آمریکایی به زیان اروپایی ها و آسیایی ها در صد بیشتری از بازار را در اختیار بگیرند.

بگویم و بگویم که پیش بینی آینده از همیشه دشوارتر است. یعنی اگر مشکل جدی و قابل تأملی برای دلار پیش بیاید، به واقع معلوم نیست سرمایه گذاران اروپایی و آسیایی چگونه به آن واکنش نشان خواهند داد. اگر فرض را بر این بگذاریم که با نگرشی عقلانی نگران منافع خویش خواهند بود و بر آن پایه به رویدادها واکنش نشان خواهند داد، بعید نیست که حتی در مقطعی، برای حفظ ارزش دلار، ذخیره های خود به واحدهای پولی دیگر را به دلار تبدیل کنند. در عین حال، کاملاً محتمل است که چنین نشود و با پیدا شدن نخستین نشانه های بحران، رفتار گله وار به جای برخورد عقلانی، موجب تشدید بحران و حتی سقوط دلار شود.

با این همه، بر پایه آنچه تاکنون گفته ایم، چیزی که اکنون برای آمریکا اهمیت تعیین کننده یافته، عملکرد اوپک است. اگر دیگر اعضای اوپک به دنبال عراق و نروژ و نلاد دلار را به عنوان تنها واحد پول در معاملات نفت کنار بگذارند، پیامد این تصمیم برای اقتصاد مریض آمریکا مخرب تر از آن خواهد بود که قابل تصور باشد. البته میزان تخریب به سرعت اوپک در حذف دلار بستگی دارد. اگر اوپک پس از یکی از نشستهای خود در وین یا در جای دیگر، ناگهان تصمیم به حذف دلار بگیرد اثرش بر اقتصاد آمریکا بسیار چشمگیرتر خواهد بود تا این که در یک فرایند تکاملی چنین نتیجه ای به دست آید. گرچه بعید می نماید که مسئولان کنونی آمریکا برای بهبود وضع اقتصادی آمریکا برنامه ای داشته باشند، ولی در یک روال تکاملی، دولت می تواند با درپیش گرفتن سیاست های لازم پیامدهای مخرب حذف هژمونی دلار را تخفیف دهد. اگر هژمونی دلار به پایان برسد و برای نمونه، برای خرید نفت به دلار نیازی نباشد، کشورهای که ذخیره ارزی خود را تاکنون به دلار حفظ کرده اند ناچار می شوند این ذخایر را در بازارهای پولی به فروش برسانند و به جای آن، برای مثال یورو خریداری کنند. اگر این سناریو واقعیت یابد، ارزش دلار به گونه ای چشمگیر سقوط خواهد کرد و نتیجه این مقدار سقوط ارزش، از سویی

اعلام شد که بانک مرکزی روسیه ۲۰ درصد از ۴۸ میلیارد دلار ذخیره ارزی خود را به یورو تبدیل کرده است. بانکهای مرکزی تایوان و کانادا نیز بیشتر از گذشته به یورو رو کرده اند. پیش بینی می شود که تا پایان سال ۲۰۰۳، تقریباً ۲۰ درصد ذخایر ارزی جهان، یعنی ۲۴۰۰ میلیارد دلار به یورو تبدیل شود. اعتقاد بسیاری از ناظران بر این است که کسری تراز پرداخت های آمریکا باعث کاهش بیشتر ارزش دلار و مقبولیت روز افزون یورو خواهد شد. تردیدی نیست که آینده دلار تا اندازه زیادی به تصمیم اوپک بستگی دارد. جواد یارجانی یکی از مسئولان مهم اوپک در سخنانی که در تابستان ۲۰۰۲ در مادرید ایراد کرد گفت که اوپک در حال بررسی است که به جای دلار از یورو استفاده کند. و نروژ و نلاد هم به جای دلار، نفت خود را به صورت پایاپای به فروش می رسانند. البته نروژ و نلاد هنوز به گونه رسمی از سوی آمریکا عضو «محور شرارت» نشده است ولی علت و انگیزه دولت آمریکا برای سرنگونی دولت نروژ و نلاد آشکار و روشن است. گذشته از پیامدهای سیاسی یا حتی علل سیاسی، چرا تبدیل دلار به یورو به عنوان واحد پول در معاملات بین المللی برای اوپک مفید است؟ - اتحادیه اروپا برخلاف آمریکا کسری تراز پرداخت ها ندارد؛

- به بقیه جهان بدهکار نیست؛

- نرخ بهره در اتحادیه اروپا از آمریکا بالاتر است؛

- اتحادیه اروپا سهم بزرگی در بازرگانی جهان و بازرگانی خاورمیانه دارد؛

- با پیوستن ده عضو جدید به اتحادیه اروپا، اندازه بازار در اتحادیه اروپا هم سطح و حتی بزرگتر از بازار آمریکا خواهد شد.

البته به این نکته هم باید اشاره کرد که سرمایه گذاران اروپایی و آسیایی به دلایل گوناگون خواهان سقوط اقتصادی آمریکا نیستند زیرا:

- ارزش سرمایه شان در آمریکا کاهش می یابد یا حتی یکسره از میان خواهد رفت؛

- سقوط اقتصاد آمریکا، به معنای از دست رفتن عمده ترین بازار صادراتی آنها نیز هست؛

- کاهش ارزش دلار باعث می شود که کالاها و خدمات آمریکایی در بازارهای جهانی ارزان تر شود

○ در آوریل ۱۹۹۷ مؤسسه سیاست پردازی عمومی جیمز بیکر در دانشگاه رایس در یک پروژه تحقیقاتی به بررسی امنیت آتی آمریکا در زمینه انرژی پرداخت و نتیجه گرفت که خطر عمده ای که امنیت آتی آمریکا در عرصه انرژی تهدید می کند «خطر ایران و عراق» در منطقه است و بویژه درباره خطر نظامی عراق به دولت آمریکا هشدار داد.

بهره‌گیری از سلطه تمام و کمال خویش بر منابع نفتی، دست به تبلیغاتی شبیه آنچه درباره عراق کرده است بزند و زمینه‌های لازم را برای تجاوز نظامی به ایران فراهم کند.

### حفظ هژمونی دلار:

اگر دیگر نیروهای امپریالیستی بتوانند نفوذ آمریکا را در خاورمیانه کاهش دهند، موقعیت دلار به عنوان تنها واحد پولی بین‌المللی بسیار تضعیف خواهد شد و فشار جایگزینی دلار با یورو افزایش می‌یابد. بیشتر گفته شد که از دست رفتن هژمونی دلار برای اقتصاد آمریکا پیامدهای مرگباری خواهد داشت. در عین حال، اگر آمریکا کنترلش را بر نفت خاورمیانه تکمیل کند می‌تواند از این ابزار برای تثبیت موقعیت دلار و جلوگیری از اهمیت یافتن یورو استفاده کند. در ضمن اگر آمریکا در این تجاوز موفق شود، موفقیت آمریکا در عین حال زنگ خطری برای دیگران، از جمله ایران خواهد بود تا همچنان از دلار در معاملات بین‌المللی استفاده کنند.

### کاربرد سلاح نفت در برابر دیگر

#### قدرت‌های امپریالیستی:

اگر تجاوز آمریکا به عراق مطابق بر نامه دولت بوش پیش برود، شرکت‌های فرانسوی، روسی و چینی از نفت عراق محروم خواهند شد. سخنان کولین پاول در سفر اخیرش به اروپا، تردیدی باقی نگذاشته است که بر نامه آمریکا کنار گذاشتن دیگران از عراق است.<sup>۵۴</sup> در ضمن، هر چند آمریکا بزرگترین واردکننده نفت در جهان است ولی دیگر کشورهای بزرگ سرمایه‌سالاری به استثنای انگلیس - بسی بیشتر از آمریکا به واردات نفت وابسته‌اند. آمریکا تقریباً ۵۰ درصد از نفت مصرفی‌اش را در سال ۲۰۰۰ وارد کرده است ولی این نسبت در مورد کشورهای دیگر به این قرار است:<sup>۵۵</sup>

واردات نفت	مصرف روزانه به میلیون بشکه	زاین
۵/۵	۵/۶	آلمان
۲/۷	۲/۸	فرانسه
۲	۲/۸	ایتالیا
۱/۸	۲	اسپانیا
۱/۵	۱/۵	

افزایش تورم در داخل آمریکا است که توان رقابتی محصولات آمریکایی را کاهش می‌دهد و از سوی دیگر، احتمال دارد در خلاف وضع کنونی، دلار به صورت «پول داغ» در آید که هر دارنده آن برای گریز از ضرر و زیان بیشتر می‌کوشد از دست آن خلاص شود. پیامد این وضع، کاهش بیشتر ارزش دلار، تعمیق بحران اقتصادی و تحول اقتصادی آمریکا بر اساس «مدل آرژانتین» خواهد بود. یکی از عرصه‌هایی که نمود بیشتری خواهد داشت، این است که کسری تراز پرداخت‌های سرسام آور آمریکا در حدود ۵۰۰ میلیارد دلار در سال‌های دیگر نمی‌توان به همان روال گذشته تأمین مالی کرد.

### نتیجه‌گیری و جمع‌بندی:

بر خلاف تبلیغاتی که از راه رسانه‌ها می‌شود، دلایل اصلی آمریکا در اعمال سیاست‌های تجاوزگرانه و تهاجمی کنونی را می‌توان در تحت سه عنوان خلاصه کرد:

#### تأمین عرضه نفت:

وابستگی روزافزون آمریکا به واردات نفت - در نتیجه افزایش مصرف و کاهش تولید داخلی - اقتصاد آمریکا را در وضع شکننده‌ای قرار داده است. بخش بزرگی از نفتی که آمریکا از بازارهای جهانی خریداری می‌کند از خاورمیانه می‌آید؛ یعنی منطقه‌ای که اکثریت توده مردم به دلایل گوناگون احساساتی سخت ضد آمریکایی دارند. سلطه مستقیم آمریکا بر عراق یا بریا کردن يك حکومت دست‌نشانده در آنجا به آمریکا امکان می‌دهد که همه خاورمیانه و ۶۵ درصد از ذخایر شناخته شده نفت جهان را در اختیار بگیرد.

البته در همین رابطه به پیامدهای دیگری نیز می‌توان اشاره کرد:

- اشغال عراق و ایجاد يك حکومت دست‌نشانده، به این معنا خواهد بود که ایران - یکی از کشورهای باصطلاح عضو «محور شرارت»<sup>۵۳</sup> - در محاصره کامل پایگاه‌های نظامی آمریکا قرار می‌گیرد. کسی چه می‌داند شاید سلطه بر عراق وسیله‌ای شود تا آمریکا این بار در پوشش فعالیت‌های «ضد فتوئدالی» در منطقه بر ضد حکومت‌های «قرون وسطایی» عربستان، امارات متحده، کویت و بحرین دست به اقدام زند و با

○ از همان آغاز روشن بود که اروپاییان که از مفت خواری درازمدت اقتصاد آمریکا با خبرند با ایجاد یورو می‌خواهند از این خوان یغما بی‌بهره‌نمانند. به سخن دیگر، گذشته از بحث‌های نظری انلر فواید پول واحد، هدف درازمدت، ایجاد يك واحد پول بدیل بین‌المللی در برابر دلار بوده است.

○ اگر اتحادیه اروپا یورو را به عنوان يك پول بين المللی تشبیهت کند، چنین سرانجامی برای هژمونی دلار بسیار خطرناک است. بسته به میزان مقبولیت یورو به عنوان يك پول بين المللی، بخشی از سود ناشی از چاپ پول به جای آمریکانصیب اتحادیه اروپا خواهد شد.

حکومت‌های سرکوبگر در جهان پیرامونی مسئولیت ندارد. نکته‌ام این است که ادعای آمریکا با واقعیت عملکردش در جهان پیرامونی جور در نمی‌آید. حتی شواهدی در دست است که آمریکا فرایند دموکراتیزاسیون این کشورها را از حرکت انداخته است. هم نمونه ایران به زمان مصدق نمونه خوبی است، هم نمونه شیلی در دوران دکتر آلنده فقید و هم نمونه گرانادا در دوره بیسپاپ. نقش آمریکا در دو کودتای خونباری که باعث سرنگونی حکومت‌های قانونی ایران و شیلی و قتل نخست‌وزیر گرانادا شد چیزی نیست که قابل کتمان کردن باشد. حالا بماند که پهلوی طلبان ایرانی هنوز که هنوز است از «قیام ملی ۲۸ مرداد» سخن می‌گویند!

۶. به نقل از: p 1www.globalresearch.ca. Isaac Saney: "Why Iraq? The US Drive for Global Hegemony" in,

7. "US School of Dictators stays open", in, Open Eye, no. 3, 1995, pp 4-5

۸. مصاحبه با رمزی کلارک، نشریه اندیشه و جامعه، در دست چاپ.

۹. البته از لیبی، یوگسلاوی، عراق، افغانستان، فیلیپین، کلمبیا دیگر چیزی نمی‌گویم.

۱۰. جامسکی: «۱۱ سپتامبر وی آمده‌اش. جهان به کجا می‌رود؟» سخنرانی در آکادمی موزیک-مدرس-۱۰ نوامبر ۲۰۰۱، در همین مجموعه.

۱۱. همان سخنرانی.

۱۲. در بخش ضمیمه، نام شرکت‌های انگلیسی و آمریکایی را که در رسانه‌ها یافته‌ام خواهم آورد.

۱۳. همه اطلاعات مربوط به تسلیح دولت عراق را از منابع زیر گرفته‌ام:

http://www.sfgate.com Paul Rockwell: "Who armed Iraq?", in, و Neil Mackay: "Revealed: 17 British firms armed Saddam with his weapon", in, sundayherald.com

۱۴. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: Paul Rockwell: "Who armed Iraq?", in, http://www.sfgate.com

۱۵. برای اطلاع بیشتر بنگرید به: "Behind the Invasion of Iraq", Aspects of India's Economy, No. 33-34, Dec. 2002, p. 8. متأسفانه مقاله‌های این شماره ویژه این نشریه که به بررسی اشغال عراق اختصاص یافته است نام مؤلف ندارد.

۱۶. همان، ص ۸.

۱۷. همان.

18. p. 1www.globalresearch.ca. Isaac Saney: "Why Iraq? The US Drive for Global Hegemony", in,

اگر آمریکا نفت خاورمیانه و به دنبال آن نفت جهان را در دست بگیرد، تا اندازه زیادی می‌تواند بر این کشورها نیز اعمال قدرت کند.

## یادداشت‌ها

۱. مؤخره‌ای است در کتاب: جهان پس از ۱۱ سپتامبر که مجموعه مقالاتی است به ترجمه این قلم، که قرار است از سوی نشر آگه چاپ شود.

۲. وقتی خبرنگاران از «ضمرجانی ناچیز» سخن می‌گویند منظورشان به واقع این است که از سربازان غربی تعداد زیادی کشته نشده‌اند، نه این که درگیری و تجاوز تلفات جانی کمی داشته است. در این مورد خاص، منظورشان به راستی این است که کشته شدن عراقی‌ها - خواه اعضای رتش مدافع صدام باشند یا افراد غیر نظامی - مهم نیست!

۳. مدافعان مداخله آمریکا در عراق و در منطقه که تصورات رمانتیک و عمدتاً نادرستی از نقش آمریکا دارند در نظر نمی‌گیرند که این جنگ هرچه طول بکشد، نتیجه‌اش ظهور يك حکومت دموکراتیک در عراق نخواهد بود. دلایل هم ساده است. اگر جمعیت شیعه عراق در انتخابات دست بالا را داشته باشند، به علت نزدیکی‌شان با جمهوری اسلامی، چنین حکومتی برای آمریکا قابل قبول نخواهد بود. اگر کردها در انتخابات یا در انتخابات محلی به حکومت برسند و برای نمونه به وضع کردستان عراق سروسامانی بدهند، چنین سرانجامی برای حکومت ترکیه پذیرفتنی نخواهد بود. تنها بدیلی که آمریکا در عمل به آن رضایت خواهد داد ساختار حکومتی صدام ولی بدون صدام است و آن هرچه باشد، نمی‌تواند يك حکومت دموکراتیک به حساب آید. مدل ژنرال مشرف در پاکستان نیز برای آمریکایی‌ها بسیار دلچسب خواهد بود! به شرطی که «مشرف» عراق به اندازه مشرف پاکستان «قابل اعتماد» و «حرف شنو» باشد.

۴. البته این ادعای مدافعان یورش به عراق این اشکال کوچک تاریخی را دلد که حتی هیتلر نیز در آلمان با انتخابات به قدرت رسیده بود. یعنی مدتها پیش از ایجاد حکومت انتخابی «بوسیله فاتحان» آلمان يك نظام دموکراتیک و انتخابی داشته است، هر چند در انتخاباتی که انجام گرفت آلمانی‌ها به هیتلر رأی دادند.

۵. پیش از این که مدافعان شرمسار استعمار در ایران گروخاک برپا کنند که به این ترتیب دارم مسئولیت مستبدان محلی را در جهان پیرامونی لاپوشانی می‌کنم، بگویم که منظورم به هیچ وجه این نیست که هیچ کس دیگری غیر از جهان‌خولان آمریکایی در تلوم استبداد و



A Symbol of Strength", in, <http://www.cato.org>

۱۹. همان، ص ۱.

۳۶. منظور بارنت در این جا دلار واحد پول آمریکاست.  
۳۷. به نقل از:

Peter Dale Scott: "Bush's deep reasons for war on Iraq: Oil, Petrodollars, and the OPEC, Euro question", in, <http://list-socrates.berkeley.edu/~pdscott/iraq.html>

۳۸. همان.

۳۹. بنگرید به:

Michael Tanzer: **The Energy Crisis: World Struggle for Power and Wealth**, Monthly Review Press, 1974, chapter 8.

۴۰. بنگرید به:

W.M. Scammell: **The International Economy since 1945**, Macmillan Press, 1983, p.226.

41. Defense Planning Guidance

۴۲. به نقل از:

p. 4-5 [www.globalresearch.ca](http://www.globalresearch.ca) Isaac Saney: "Why Iraq? The US Drive for Global Hegemony", in

۴۳. برای جزئیات بیشتر بنگرید به:

Peter Dale Scott: "Bush's deep reasons for war on Iraq: Oil, Petrodollars, and the OPEC, Euro: question" in, <http://list-socrates.berkeley.edu/~pdscott/iraq.html>

44. Project for the New American Century

45. Rebuilding America's Defences: Strategy, Forces and Resources for a New Century

۴۶. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

Neil Mackay: **Sunday Herald**, 15 September, 2002.

۴۷. اگر چه در نگاه اول عجیب و حتی مسخره می آید، ولی

شمار روزافزونی در میان آمریکایی ها حتی حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر را ساخته و پرداخته دولت بوش و عناصر جنگ طلب این حکومت می دانند تا به آنها امکان اجرای این برنامه نهاجمی را بدهد. اگر چه جامسکی این احتمال را به شدت رد می کند و می گوید «به نظر من این ادعا حتی آن قدر ارزش ندارد که جدی گرفته شود» (بنگرید به

سخنرانی او در برکلی در ۲۱ مارچ ۲۰۰۲ - Chomsky Talk, در <http://www.zmag.org>) ولی کسانی چون

گورودال و مایکل روپرت برخلاف جامسکی بر این ادعا پافشاری می کنند. برای نمونه بنگرید به: Michael Ruppert: "If the CIA and the Government Were involved in the September 11 Attacks, What were they doing?" in, [www.Copvicia.com](http://www.Copvicia.com).

۴۸. مقاله روپرت را در همین مجموعه می خوانید.

۴۸. به نقل از:

Behind the Invasion of Iraq, Aspects of India's Economy, No. 33-34, Dec. 2002, p. 21.

۲۰. نیویورک تایمز، ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۰ به نقل از:  
Behind the Invasion of Iraq, Aspects of India's Economy, No. 33-34, Dec. 2002, p. 10.

۲۱. به نقل از همان، ص ۱۰-۱۱.

22. p. 3 [www.globalresearch.ca](http://www.globalresearch.ca) Isaac Saney: "Why Iraq? The US Drive for Global Hegemony", in

۲۳. بنگرید به بهروز امین: «جهانی کردن: واپسین مرحله امپریالیسم»، آرش، شماره ۸۳، فوریه ۲۰۰۳.

۲۴. به اشاره بگویم که شماری از مفسران، «نیاز» را با «تقاضای مؤثر» مخلوط می کنند در حالی که در سرمایه سالاری آن چه به واقع اهمیتی ندارد نیازهای انسانی است. اگر برای برآوردن نیازها پولی در بساط نباشد آن نیاز مستقل از شدت و ضعفش تأثیری بر بازار و تولید نخواهد داشت.

۲۵. بنگرید به:

analysis.asp [www.marxist.com/economic](http://www.marxist.com/economic) Michael Roberts: "the Beginning of the end of the US Empire", in,

۲۶. بنگرید به:

Behind the Invasion of Iraq, Aspects of India's Economy, No. 33-34, Dec. 2002, p. 26.

۲۷. همان. همه این اطلاعات آماری را از مقاله های این ویژه نامه (Aspects of India's Economy) گرفته ام.

۲۸. تصادفی نیست که از سویی دوران طلایی سرمایه سالاری غرب - تا اواسط دهه ۷۰ قرن گذشته - با حاکمیت سوسیال دموکراسی همزمان می شود و از سوی دیگر، با حاکمیت تفکرات تشولیسبرالی بر این جوامع، سوسیال دموکراسی در همه کشورهای زیر ضرب قرار می گیرد.

۲۹. ۱ اکتومبست ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۲

۳۰. بنگرید به:

1.htm [www.Feasta.org/documents/papers/oil](http://www.Feasta.org/documents/papers/oil) Coilin Nunan: "Oil, Currency and the War on Iraq", in,

۳۱. به نقل از:

Behind the Invasion of Iraq, Aspects of India's Economy, No. 33-34, Dec. 2002, p. 30.

۳۲. تازه ترین کشوری که دلاری شد افغانستان است.

۳۳. برای بحثی مفصل تر نگاه کنید به: Martin Wolf: "An unsustainable black hole", in **Financial Times**, 26 February 2002

از این نوشته گرفته ام.

34. Byrns & Stone: **Macroeconomics**, 1989, p. 432.

۳۵. برای خلاصه ای از دیدگاه های گریسولد بنگرید به:

Daniel T. Griswold: "America's Trade Deficit:

○ در ۱۹۹۲، پنتاگون در «راهنمای برنامه ریزی دفاعی» از «خطر بالقوه آلمان و ژاپن» سخن گفت و افزود «رقابت جهانی اینان با آمریکا به صورت بحران بر سر منافع ملی و حتی رقابت نظامی درآمده است». نتیجه گیری در این سند مهم این بود که آمریکا باید از هیچ کوششی برای جلوگیری از نقش مستقل اروپا خودداری نکند.

۵۴. کولین پاول در سفری در هفته اول آوریل ۲۰۰۳ به اروپا گفت که اگر چه سازمان ملل در آینده عراق نقش خواهد داشت ولی نقش اصلی از آن آمریکا و متحدانش خواهد بود.

55. Behind the Invasion of Iraq, Aspects of India's Economy, No. 33-34, Dec. 2002, p. 35.

۵۶. برای فهرست شرکت های آمریکایی بنگرید به همان، ص ۵۴. برای فهرست شرکت های انگلیسی بنگرید به: Neil Mackay: "17 British Firms armed Saddam with his Weapons", in, www.Sundayherald.com

50. W. Clark: The Real Reasons for the Upcoming War with Iraq: A Macroeconomic and Geostrategic Analysis of the Unspoken, p. 2-3 www.indymedia.org Truth", in,

۵۱. به نقل از همان، ص ۳.

۵۲. وال استریت جورنال، ۱۶ ژانویه ۲۰۰۳

۵۳. در جایی که الان یادم نیست، از چامسکی خواندم که نوشته بود بوش وقتی از «محور شرارت» سخن می گوید درست می گوید؛ اشتباهش درباره اعضای این محور است. اعضای محور شرارت در خاورمیانه، آمریکا، ترکیه و

○ برای حفظ هر مونی دلار لازم است آمریکا، بخش چشمگیری از نفت خاورمیانه را در کنترل خود داشته باشد و به همین وسیله با «شیطنت های احتمالی» اوپک از جمله حذف احتمالی دلار از معاملات نفت یا دستکم کاستن از نقش آن مقابله کند.

### پیوست یک ۵۶:

#### شرکت های انگلیسی و آمریکایی که در برنامه های تسلیحاتی دولت صدام حسین مشارکت کرده اند

شرکت های انگلیسی		شرکت های آمریکایی	
نام شرکت	تسلیحات / تکنولوژی	نام شرکت	تسلیحات / تکنولوژی
تحويل شده		تحويل شده	
اتمی	Euromac Ltd-UK	موشك، شیمیایی	Honeywell
اتمی	C Plath- Nuclear	شیمیایی	Spektra Physics
اتمی	Endshire Export Marketing	موشك	Semetex
اتمی، موشك، متعارف	Int. Computer Systems	اتمی، شیمیایی	TI Coating
اتمی، شیمیایی	MEED International	اتمی، شیمیایی	UNISYS
موشك	Walter Somers	موشك، شیمیایی	Sperry Corp.
اتمی، متعارف	Int. Computer Limited	موشك، اتمی	Tektronix
اتمی	Matrix Churchill Corp.	شیمیایی	Rockwell
اتمی	Ali Ashour Dagher	اتمی	Leybold Vacuum Systems
موشك	Int. Military Services	اتمی	Finnigan- MAT-US
موشك	Sheffield Forgemasters	اتمی، موشك، شیمیایی	Hewlett- Packard
موشك	Tech. Dev. Group	اتمی	Dupont
موشك	Int. Signal and Control	موشك	Eastman Kodak
اتمی	Inwako	بیولوژیک	American Type Culture Collection
متعارف	TMG Engineering	اتمی	Alcolac International
اتمی	XYY Options Inc.	شیمیایی	Consarc
		اتمی	Carl Zeis-U.Ss
		موشك	Cerberus (LTD)
		شیمیایی	Electronic Associates
		موشك	Int. Computer Systmes
		موشك	Bechtel
		موشك	EZ Logic Data Systems Inc.
		موشك	Canberra Industries Inc.
		اتمی	Axel Electronics Inc.